

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللهم صل علی محمد وآل محمد

سوره مبارکه همزه (جله اول)

ختم مفهومی استادانوت ۹۵/۴/۱۹

برای اینکه ان شاء الله سال جدیدی که بعد ماه مبارک شروع می کنید سال پر خیر و برکتی باشد صلواتی ختم بفرمایید.

همه سال هایشان را از اول بهار شروع می کنند ولی سال ما از ماه شوال شروع می شود به دلیل اینکه ماه مبارک رمضان بهار قرآن است و شب قدر است و طبیعتاً تقدیرات از نو نوشته شده است و بناست که به بهترین وجه چرخ ایامش بچرخد، برای اینکه این اتفاق بیفتد صلواتی عنایت بفرمایید.

ما در ادامه مباحث به سوره مبارکه همزه رسیدیم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ (۱) الَّذِي جَمَعَ مَالاً وَعَدَّدَهُ (۲) يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ (۳) كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ (۴)

وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ (۵) نَارُ اللَّهِ الْمَوْقُودَةُ (۶) الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ (۷) إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَسَّدَةٌ (۸) فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ (۹)

همانطور که می دانید سوره های قرآن هر کدام موضوعات خیلی خاصی دارند که آن ها را از بقیه ی سوره ها متمایز می کند و هیچکدام شبیه هم نیستند، ممکن است که از جهاتی با هم شباهت داشته باشند مثل ویل سوره همزه شبیه ویل سوره مطففین باشد ولی اینگونه نیست که آسیب اجتماعی دو سوره کامل از اول تا آخر شبیه هم باشند.

موضوعات سوره را از میزان مطرح می کنیم.

حضرت علامه طباطبایی می فرمایند:

«این سوره تهدید شدیدی است به کسانی که عاشق جمع مالند، و می‌خواهند با مال بیشتر خود بر سر و گردن مردم سوار شوند، و بر آنان کبریایی بفرروشند، و به همین جهت از مردم عیب‌هایی می‌گیرند که عیب نیست.»

و علامه غرض سوره را روی «ویل»، «جمع مالا» و «عده» برده است. عده‌ای که عاشق مال هستند و به این واسطه به مردم عیب می‌گیرند تا مسیر دستیابی خودشان به مال را هموار کنند.

هر سوره‌ای که می‌خوانیم باید مصداق اصلی را اول مدّ نظر داشته باشیم و بعد برویم مصداق‌های دیگر را تعمیم دهیم، مصداق اصلی تعیین شده برای سوره کسی است که به دلیل اینکه قصد دارد مالی را جمع کند (مال ممکن است قدرت یا ثروت یا علم مادی باشد) می‌خواهد نوعی تفوق مادی بر دیگران داشته باشد و این را فریه کند، دیگران را دارای عیب می‌بیند، مثل شیاطین، طاغوتیان، فرعون و قارون. و این‌ها مصداق اصلی هستند.

در ادامه حضرت علامه می‌فرماید:

«وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» در مجمع البیان گفته: کلمه "همزه" به معنای کسی است که بدون جهت بسیار به دیگران طعنه می‌زند و عیب‌جویی و خرده‌گیری‌هایی می‌کند که در واقع عیب نیست. و اصل ماده "همز" به معنای شکستن است، و کلمه "لمز" نیز به معنای عیب است پس "همزه" و "لمزه" هر دو به یک معنا است.

ولی بعضی گفته‌اند: بین آن دو فرقی هست، و آن این است "همزه" به آن کسی گویند که دنبال سر مردم عیب می‌گوید و خرده می‌گیرد، و اما "لمزه" کسی را گویند که پیش روی طرف خرده می‌گیرد»

لمزه مقداری از همزه سنگین‌تر است. ولی همز و لمز را حضرت علامه یکی گرفته است که می‌خواهد بگوید هر دو عیب‌جویی است. هر دو به یک معناست ولی لمز شدت بیشتری دارد.

عیب‌جویی چه در پشت و چه در جلو باشد به یک معناست ولی از نظر ضعف و شدت متفاوت است. تفاوت کار در شدت و ضعف آن است. لطافتش این است که وقتی می‌گویند به یک معناست این است که یکی خفیف‌تر و یکی شدیدتر است و دیگر نمی‌گوییم که همز پشت‌سر است و لمز جلوی روی فرد است و تلازمی ندارد که پشت سر بودن به معنای خفیف‌تر بودن است.

«و لمزه آن کسی است که با چشم و سر علیه همنشین خود اشاره کند، و به اصطلاح فارسی تقلید او را در آورد. آن‌گاه می‌گوید صیغه "فعلة" برای مبالغه در صفتی بنا شده که باعث می‌شود فعل مناسب با آن صفت از صاحب آن

صفت زیاد سر بزند، و خلاصه فعل مذکور عادتش شده باشد، مثلاً به مردی که زیاد زن می‌گیرد، می‌گویند، فلانی مردی "نکحه" است، و به کسی که زیاد می‌خندد، می‌گویند فلانی "ضحکه" است "همزه و لمزه" هم از همین باب است.

پس معنای آیه این است که: وای بر هر کسی که بسیار مردم را عیبگویی و غیبت می‌کند. البته این دو کلمه به معنای دیگری نیز تفسیر شده، و در نتیجه آیه را هم به معنای مختلفی معنا کرده‌اند.

"الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ" این آیه، "همزه" و "لمزه" را بیان می‌کند، و اگر کلمه "مالا" را نکره آورد به منظور تحقیر و ناچیز معرفی کردن مال دنیا بوده، چون مال هر قدر هم که زیاد و زیادتر باشد دردی از صاحبش را دوا نمی‌کند، تنها سودی که به حالش دارد همان مقداری است که به مصرف حوائج طبیعی خودش می‌رساند، مختصری غذا که سیرش کند، و شربتی آب که سیرایش سازد، و دو قطعه جامه که به تن کند.

یعنی در این آیه مشخص می‌کند که این‌ها چه کسانی هستند.

«و کلمه "عدده" از ماده "عد" به معنای شمردن است، می‌فرماید شخصی که همزه و لمزه است از بس عاشق مال و حریص بر جمع آن است، مال را روی هم جمع می‌کند و پی در پی آن را می‌شمارد، و از بسیار بودن آن لذت می‌برد.

ولی بعضی گفته‌اند: معنایش این است که مال را عده و ذخیره می‌کند برای روزی که مورد هجوم ناملايمات روزگار واقع شود، که بنا بر این، کلمه "عدده" دیگر به معنای شمردن نیست.»

پس عدده یا معنای شمارش است یا به معنای مهیا کردن و آماده کردن است.

«"يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ" - یعنی او خیال می‌کند مالی که برای روز مبادا جمع کرده زندگی جاودانه به او می‌دهد، و از مردنش جلوگیری می‌نماید، بنا بر این منظور از جمله "اخلده" که صیغه ماضی است، معنای مضارع - آینده - است، به قرینه جمله "يحسب" که آن نیز مضارع است.»

این یکی از قاعده‌های ادبی قرآن است که اخلده فعل ماضی است و این به وصف ماضی آمدن یعنی اینکه فعل ماضی در قرآن الزماً به معنای اتفاقی در گذشته نیست و می‌خواهد مثل «إذا وقعت الواقعة» که این‌جا فعل ماضی به معنای ثبوت است. در این آیه اخلده را باید به صیغه مضارع باید ترجمه کنید یعنی اینکه حساب و کتاب این آدم در

سوره این است که او مال جمع می کند و می گوید که مال خاصیتش جاودانگی است. مثلاً می گوئیم چرا اینقدر مال جمع می کنی؟ می گوید که آدم پیری دارد، اگر بیفتد در بیمارستان و پولی نداشته باشد خوب است؟ خب می گوئیم نه. او گمان می کند که پول های او درمانی برای پیری اوست و او را حفظ می کند.

در واقع پول را عامل اخلاص می داند که بلا را از او دفع می کند.

اخلده یعنی اینکه من پولی جمع می کنم که ۱۰۰۰۰۰ سال زنده بمانم. اخلده ی عقلی چنین است.

اخلده ی عرفی این است که زنده می مانم، درست است که می گویند ما می میریم ولی تعارف می کنند. باور نمی کنند.

«پس انسان نامبرده به خاطر اخلاص در ارض و چسبیدنش به زمین و زندگی مادی زمینی، و فرو رفتنش در آرزوهای دور و دراز، از مال دنیا به آن مقداری که حوائج ضروری زندگی کوتاه دنیا و ایام گذرای آن را کفایت کند قانع نمی شود، بلکه هر قدر مالش زیادتیر شود حرصش تا بی نهایت زیادتیر می گردد، پس از ظاهر حالش پیداست که می پندارد مال، او را در دنیا جاودان می سازد، و چون جاودانگی و بقای خود را دوست می دارد، تمام همش را صرف جمع مال و شمردن آن می کند، و وقتی جمع شد و خود را بی نیاز احساس کرد، شروع به یاغی گری نموده، بر دیگران تفوق و استعلا می ورزد، هم چنان که در جای دیگر فرمود: "إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ" و این استکبار و تعدی اثری که برای آدمی دارد همز و لمز است.»

اثری که استغنا و استکبار و تعدی، بر انسان دارد همز و لمز است. یعنی به واسطه جمع مالا و عدده، همزه لمزه شده است.

شما در این جمع می گوئید که ما چون «جمع مالا و عدده» نیستیم، «یحسب ان ماله اخلده» هم نیستیم، پس همزه ی لمزه هم نیستیم...

از اینجا روشن می گردد که جمله "يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدُهُ" به منزله تعلیل است برای جمله "الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ" آدم به هر حال هر چه هم که آدم نباشد ولی آدم است یعنی یک وجه عقلانی به کارش می دهد، کارش را جمع می کند و حساب می کند که خلودش پیرو مال است.»

صرف «یحسب ان ماله اخلده» کاری را انجام نمی دهد، بلکه استغنا و استکبار ناشی از آن است که موجب همز و لمز می شود.

بهتر است که بگوییم که «بحسب ان ماله اخلده» فکر فرد است و عملش جمع «مالا و عدده» است، می توان مصداق و مفهوم مطرح کرد. وقتی که فکر یک نفر را می گوئید یعنی این فکر است که به این عمل منجر شده است.

دو حالت دارد، اول اینکه همه همز و لمز کننده ها که همز و لمز صفتشان شده است، ویژگی مشترکشان جمع مالا و عدده است که به این حالت «بیان» می گویند.

حالت دوم؛ تخصیص است، در هر دو حالت صفت است. در یک حالت ویل لکل همزه لمزه ... در یک حالت ویل لکل همزه لمزه ای که ...

اگر بیان باشد یعنی هر جمع کننده مالی به همز و لمز می رسد. اگر حالت دوم را بگیریم این می شود که بین همزه و لمزه انواع داریم، یک سری جمع مالا و عدده هستند. منظور ما این هاست.

به هر حال دو حالت قابل تصور است.

این جا نوعا صفت است زیرا وقتی الذی می آید ماهیتش توصیفی است و خیلی کم در مقام بدل می نشیند. بدل در این سوره بعید است.

وای بر همز و لمز کننده (هر کسی که هست)، همان همز و لمز کننده هایی که این صفت را دارند (همه همز و لمز کننده ها این صفت را دارند) اگر تخصیصی باشد و با قید احترازی مطرح شود معنی می دهد وای بر همز و لمز کننده هایی که مشخصه شان این است.

بهتر است در جاهایی که می توانیم دو حالت را بگیریم بیاییم حالت تخصیصی را بگیریم. بعد باید رفت بررسی کرد که آیا همه این گونه اند یا خیر؟ تخصیصی گرفتن نفعش بیشتر است. به نوعی از خدا آوانس می گیریم.

مثلا می گوییم ممکن است که ما جزء همز و لمز کننده هایی هستیم که ویل بر آنها نیست زیرا که جمع مال نداریم و اینگونه برای خودمان تخفیف می گیریم.

این دو حالت مانع هم دیگر نیستند. هم می تواند بیانی باشد و هم تخصیصی.

ما عموما در صحبت هایمان هم این چنین است که اول کلی می گوییم بعد قید می زنیم.

مثلاً گفته می‌شود خدا رحمت کند هر کسی که به فکر مردم است و بعد گفته می‌شود در امور مادی، یا امور پزشکی و غیره. یا گفته شود خدا لعنت کند همه کسانی که به کشورشان خیانت می‌کنند و بعد تخصیص دهیم. پس هم می‌توان «همه» را آورد و هم بعد از آن تخصیص داد.

«كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ» این جمله ردع و تخطئه پندار غلط او است، که می‌پندارد مال، جاودانه‌اش می‌کند، و لام در کلمه "لینبذن" لام سوگند است، و واژه "نبذ" به معنای پرت کردن و دور انداختن چیزی است.»

برخی لام‌ها مانند لام قبل قد که می‌شود لقد؛ «لام قسم» هستند و متأسفانه این لام‌ها را تأکید معنا می‌کنند، نه لام قسم.

«و کلمه "حطمة" (بر وزن همزه و نیز بر وزن لمزه و نکحه و ضحکه) صیغه مبالغه است و مبالغه در حطم (شکستن) را می‌رساند، البته به معنای خوردن هم استعمال شده، و این کلمه یکی از نامهای جهنم است چون جمله "نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ" آن را به آتش جهنم تفسیر کرده.

و معنای آیه این است که: نه، او اشتباه کرده، مال دنیایش جاودانش نمی‌سازد، سوگند می‌خورم که به زودی می‌میرد و در حطمه‌اش پرت می‌کنند.

"وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ" و تو نمی‌دانی حطمه چه حطمه‌ای است؟! این جمله تعظیم و هول‌انگیزی حطمه را می‌رساند.»

جملات «و ما ادراک» کلاً یعنی عظمت. مثلاً و ما ادراک ما ليله القدر.

«نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنِدَةِ» "ایقاد نار" به معنای شعله‌ور ساختن آتش است. و کلمه "اطلاع و طلوع بر هر چیز" به معنای اشراف بر آن چیز، و ظاهر شدن آن است، و کلمه "افنده" جمع کلمه "فؤاد" است که به معنای قلب است، و مراد از قلب در اصطلاح قرآن کریم (عضو صنوبری شکل که تلمبه خون برای رساندن آن به سراسر بدن است نیست بلکه) چیزی است به نام نفس انسانیت، که شعور و فکر بشر از آن ناشی می‌شود.»

این خیلی مهم است که مراد از قلب نفس انسانیت است که خواستگاه شعور و فکر است و این خیلی خلاصه و جمع و جور است.

و گویا مراد از «اطلاع آتش بر قلوب» این است که آتش دوزخ باطن آدمی را می‌سوزاند، همانطور که ظاهرش را می‌سوزاند، به خلاف آتش دنیا که تنها ظاهر را می‌سوزاند.

این‌ها از مواردی است که هم تصورش و هم تفسیرش به شدت مشکل است. یعنی چگونه نارالله الموقده بر قلب مشرف می‌شود؟ و چگونه آتش باطنش را می‌سوزاند؟ اینکه انسان این آیه را تصدیق کند سخت است. خدا برای چه چنین می‌کند؟

«قرآن درباره سوزاندن آتش جهنم فرموده: "وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ" "إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ" یعنی آتش بر آنان منطبق است، به این معنا که از آنان احدی بیرون آتش نمی‌ماند، و از داخل آن نجات نمی‌یابد.

"فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ" کلمه "عمد" - با فتحه عین و فتحه میم - جمع عمود (ستون) است، و کلمه "ممدده" اسم مفعول از مصدر تمدید است، و تمدید مبالغه در مد (کشیدن) است.

بعضی از مفسرین گفته‌اند: منظور از "عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ" گل میخ‌هایی است که اهل عذاب را میخکوب می‌کند.

بعضی دیگر گفته‌اند: عمد ممدده تنه‌های درختان است که چون مقطار، زندانی را با آن می‌بندند، و "مقطار" چوب و یا تنه درختی بسیار سنگین است، که در آن سوراخهایی باز می‌کردند تا پاهای دزدان و سایر مجرمین زندانی را در آن سوراخها کنند، بعضی دیگر معانی دیگری برای آن کرده‌اند.

بحث روایتی [(روایاتی در باره شان نزول سوره همزه، معنای "همزه" و "لمزه" و ... مراد از "عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ")]

«در روح المعانی در ذیل آیه "وَيَلُّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٌ" گفته است این سوره بنا به روایتی که ابن ابی حاتم از طریق ابن اسحاق از عثمان بن عمر نقل کرده، در شان ابی بن خلف و بنا به روایتی که سدی نقل کرده در شان ابی بن عمر و ثقفی، معروف به اخنس بن شریق نازل شده، چون مردی هرزه دهن بود، بسیار غیبت مردم را می‌کرد، و به آنان تهمت می‌زد و بنا بر آنچه ابن اسحاق نقل کرده امیه بن خلف جمعی نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه) همز و لمز می‌کرد، و بنا بر آنچه ابن جریر و غیر او از مجاهد نقل کرده‌اند، در باره جمیل بن عامر و بنا بر آنچه دیگران گفته‌اند در شان ولید بن مغیره و بدگویش نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه) و سعی در تنقیص آن جناب نازل شده، و بنا بر قولی دیگر در شان عاص بن وائل نازل شده است»

این سوره یک مصداق بیرونی داشته است. البته خیلی از شأن نزول‌ها این‌گونه بود که اختلاف مصداق هم می‌گرفتند.

«مؤلف: روح المعانی سپس گفته: ممکن است درباره همه نامبردگان نازل شده باشد. ولی به نظر ما بعید نیست که راویان احادیث نامبرده، هر یک به سلیقه خود سوره را بر یکی از نامبردگان تطبیق کرده‌اند، و از اینگونه تطبیق‌ها در روایات شان نزول بسیار است.»

سوره که نازل می‌شد مردم می‌گشتند که مصداقش را پیدا کنند. و خود این جالب بوده است که قرآن در زندگی افراد جاری بوده است. ولی می‌گویند که این‌گونه روایات در شأن نزول بسیار است زیرا که بیشترشان براساس تاریخ است و نه براساس روایت. پس آن کسی که در آن تاریخ به مصداق سوره نزدیک‌تر است انتخاب می‌کردند.

«و در تفسیر قمی در معنای کلمه "لمزة" آمده که این کلمه به کسی اطلاق می‌شود که با سر و گردن خود ژست می‌گیرد، و چون فقیری و یا سائلی را ببیند ناراحت می‌شود. و در معنای جمله "الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ" آمده: یعنی می‌شمارد و سر جایش می‌گذارد.»

مانند «عبس و تولى» در سوره مبارکه عبس.

«و در همان تفسیر در ذیل آیه "الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفْتِدَةِ" آمده که بر دلها شعله می‌زند، و ابوذر غفاری (رضی الله عنه) فرموده: به متکبرین دو چیز را بشارت دهید، یکی اینکه به سینه‌هایشان داغ بگذارند و دیگر اینکه پشتشان را بر زمین بکشند.»

ابوذر خیلی مخالف زرق و برق بوده است.

«و در ذیل آیه "إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ" آمده که آتش دوزخ همه اهل دوزخ را فرا می‌گیرد "فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ"، یعنی وقتی کننده و زنجیرها بر آنان استوار می‌گردد به خدا سوگند که پوستشان را می‌خورد.»

تدبر در این سوره سخت است. تصورش سخت است.

«و در مجمع البیان است که عیاشی به سند خود از محمد بن نعمان احول از حمران بن اعین از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: کفار و مشرکین در قیامت اهل توحید را که به خاطر گناهان در آتش شده‌اند سرزنش

می‌کنند، که امروز نمی‌بینیم که توحید شما دردی از شما دوا کرده باشد، چون می‌بینیم خدا فرقی میان ما و شما نگذاشت، در این هنگام خدای تعالی برای اهل توحید غیرت به خرج می‌دهد و به ملائکه دستور می‌دهد اهل توحید را شفاعت کنید، آنان هر کس را که خدا خواسته باشد شفاعت می‌کنند، سپس به انبیا دستور می‌دهد شفاعت کنید، آنان هم هر کسی را که خدا خواسته باشد شفاعت می‌کنند، سپس به مؤمنین دستور می‌دهد شفاعت کنید، مؤمنین نیز هر کس را که خدا خواسته باشد شفاعت می‌کنند، آن‌گاه خدای تعالی می‌فرماید: من از همه اینان مهربانترم، به رحمت من از آتش خارج شوید، و همه چون مور و ملخ بیرون می‌آیند. آن‌گاه امام باقر (علیه السلام) فرمود: سپس عمد کشیده می‌شود و راه نجات را برویشان می‌بندد و به خدا سوگند که خلود از اینجا شروع می‌شود.»

این روایت جالب است و لازم است تحلیل‌هایی بر آن انجام شود.

ساعت دوم

چند نکته‌ای راجع به این سوره ذکر کنیم، از آن جایی که این سوره در جزوه روشی ذکر شده است پس مفصل صحبت نمی‌کنیم و تنها چند نکته قید می‌کنیم:

❖ اینکه خداوند در این سوره به یکی از معضلات اجتماعی اشاره دارد.

آسیب‌شناسی وضعیت جامعه، ازین جهت که سبب انحراف در جامعه است. در واقع این طوری است که در مواجهات انسان در جامعه برخی از صحنه‌ها، صحنه‌های خطر است.

صحنه‌های خطر می‌تواند نظام فطری انسان را تحت تاثیر قرار دهد و فطرت او را دچار مشکل کند و انسانی که فطرتا خداجو و کمال طلب است از مسیر حق دور کند. به هر حال انسان فطری است ولی برخی از صحنه‌ها شدت پوشانندگی‌اش به حدی است که می‌تواند فطرت را به خطر بیندازد.

در سوره مبارکه یس خوانده‌اید؛ در ابتدایش گفته یک عده‌ای انذار نمی‌شوند که «صد» دارند، و خشیت‌دارها هدایت می‌شوند و بلافاصله صحبت از یک قریه می‌شود که با مرسلین مواجهه می‌شوند، وقتی اهل قریه زیربار مرسلین نمی‌روند یعنی همز و لمز شروع می‌شود، به آدمی که راست می‌گوید می‌گویند که تو دروغ می‌گویی. کمی جلوتر می‌روند و همز و لمزشان این است که ما به شما فال بد می‌زنیم. این گروهی که مقابل انبیاء ایستاده‌اند مردم عام نیستند بلکه یک سری زورگو هستند و اگر اجازه می‌دادند که رسل حرفشان را بزنند آن وقت مردم هدایت می‌شدند.

این صحنه‌ها، صحنه‌های خطر است یعنی سلب آزادی از حق طلبان. از میدان خارج کردن آن‌هایی که حق را شفاف بیان می‌کنند. می‌تواند انسان فطرت طلب را از فطرتش خارج کند زیرا که نمی‌گذارد حق به گوشش برسد.

بهرتر است وارد وادی شویم که تا کنون نرفته‌ایم؛ معمولاً شما همز و لمز را خودتان می‌گرفتید ولی قرار است که امروز آسیب‌شناسی و ردیابی همز و لمز را ببینید، جامعه‌ای که آزادی نباشد، کسی بخواهد حرفی بزند زندانش کنند. در واقع این جامعه نقش عمده‌ای در انحراف نوع بشر دارد.

اتفاقی که در حکومت دینی می‌افتد این است که حق به وضوح و شفافیت در اختیار همه قرار می‌گیرد ولی اغلب آن را می‌پذیرند.

یکی از دلایل شدت این سوره این است که صحنه خطر است یعنی انسان فطری را به انسان وحشی تبدیل می‌کند. مصداق اتم زمانی است که رسول وارد جامعه می‌شود و دچار همز و لمز می‌شود و در این باره سوره مبارکه یس را بیان کردیم.

اگر در قرآن جستجو کنید مصداق‌های همز و لمز را می‌یابید، مهم‌ترین مصداق همز و لمز در رابطه‌ی با انبیاء آمده است. یک سرچی بزنید کلیه‌ی انبیاء را نگاه کنید، مثلاً حضرت شعیب نماز می‌خواند و به نماز خواندنش طعنه می‌زنند و

این را از کجا می‌توان متوجه شد؟ از «و قل رب اعوذ بک من همزات الشیطان...». پیامبر باید از همزات شیاطین به خدا پناه برد یعنی تهدیدکننده رسالت را و «اعوذ بک ربّ ان یحضرّون» یعنی جلوه داشته باشند در این تهدیدشان. از اینجا متوجه شدیم که فضای سوره از آن چیزی که ما تصور می‌کنیم متفاوت می‌شود.

اگر انسان فطری و خداجوست، چرا اغلب مسیر انحراف را طی می‌کنند؟ و بیشتر انسان‌ها در ضلالت هستند؟ دلیلش این است که یک عده‌ای آمدند سلب آزادی از حق طلب کردند. یعنی مهم‌ترین مشکل عالم در بند بودن مردان الهی است.

فکران به سمت مصداق‌های دیگری از همز و لمز نیز ببرید. این تازه اولین نکته بود.

همز و لمز را می‌توانیم در سوره‌ها مصداق‌یابی کنیم؛ در سوره‌ی حمد که زیاد واضح مصداق‌یابی نشده است، در سوره مبارکه بقره یک سری فاسد هستند که خود را مصلح می‌دانند؛ بالاترین همز و لمز مربوط می‌شود به فاسدینی که خود را مصلح می‌دانند و این مورد در خیلی از سوره‌های قرآن آمده که در بقره و کهف هم دیده می‌شود. این فاسدین اهل صلاح را ذمّ می‌کنند و نه تنها ذمّ بلکه با آن‌ها مقابله هم می‌کنند، نه تنها مقابله بلکه برای از بین بردن آن‌ها هزینه و تلاش هم می‌کنند.

وقتی که سوره مبارکه همزه را می‌خوانیم صحبت از کسی است که همز و لمز می‌کند، مال را جمع می‌کند و آن را می‌شمارد، انتظار خلود از مال دارد. وارد قرآن می‌شویم تا مصداق‌یابی کنیم، هر جایی که رسولی هست می‌توان آن را دید. در سوره فرقان و سوره زخرف به خوبی دیده می‌شود.

در سوره مبارکه زخرف؛ هم مال است و هم خلود و هم همز و لمز، وقتی قرآن را ورق می‌زنی چهره مقابله با رسولش چهره کریه و ناپسند تقابل با رسولان را می‌بینی. و ما اینجا فهمیدیم که خدا به پیامبر(صلی اله علیه)

می‌فرمایند که پناه ببر از همزات شیاطین به خدا، و علامه مصطفوی بیشتر همزات را همزات انسی گرفته است و به تقابل با رسالت می‌پردازد. پس همزات را می‌توانیم در تقابل با رسولان ببینیم که بالاخص در سوره‌های بلند مثل اعراف و آل عمران آمده است که تمامی ویژگی‌های همز و لمز کننده را ذکر می‌کند.

قصه دارم فضای سوره همزه را از آن حالت سیستم اخلاقی خودتان که تا کنون داشته‌اید خارج کنم.

به هر حال این نکته مصداقیابی سوره، پیرو همان صحبت‌های بیانی سوره است. که تخصیصی نیست و این ویژگی‌ها شاخصی را مطرح می‌کنند که می‌شود ادبیات رسولان، وحی، خدا یا قرآن و بحثی مطرح می‌شود به نام ادبیات کفر که ادبیات تقابل با رسول است ادبیات ساختگی (افک)، ادبیات شیاطین، ادبیات القا. باید دید که چه کسی به کدام ادبیات نزدیک‌تر است.

یکی از مصداق‌های ادبیات کفر همان همز و لمز است، یعنی می‌خواهیم ببینیم که به رسول نزدیک هستیم یا در تقابل با رسول هستیم. می‌خواهیم ببینیم که تو با حرف زدنت و عملت به کدام ادبیات نزدیک می‌شوی (زلفی). آن قدر شدید می‌شود که نامش براءت می‌شود، اگر شدید شود و از ادبیات ایمان دور شود، دچار لعنت می‌شود و در مقابل کسی که در ادبیات ایمان شدید شود و از ادبیات کفر دور شود، تبری نام دارد.

پس وقتی که کسی می‌خواهد کودکش را انداز کند باید ببیند که ادبیاتش به کفر نزدیک است یا به ایمان. ما چون قرآن کم خوانده‌ایم نمی‌توانیم تفاوت این ادبیات را ببینیم و گرنه مشکلی در تشخیص نداریم.

در سوره مبارکه یس رجل یسعی را داریم که وقتی وارد شهر شد شاهد یک دعوا بود، یک طرف رسول بود و یک طرف زورگویان (و نه مردم) بودند. زیرا همان زورگویان باب طبع و فطرت هیچ انسانی نیستند و تنها برای تطمیع آن‌هاست که رای عموم را می‌گیرند و البته ممکن است که مردم مسخ شده باشند که زورگویان را قبول کرده باشند.

مثلاً اگر در جامعه ۷۰ میلیونی ما، ۱ میلیون نفر پولدارهای موثر در جامعه باشند، با اینکه این تعداد محدود است ولی افراد زیادی تحت تاثیر آن ۱ میلیون نفرند. پس اگر آن ۱ میلیون نفر محدود و به کنج رانده شوند مردم به خوبی هدایت می‌شوند. باید جلوی تعداد کم را بگیریم تا بقیه فطرتا رشد کنند. باید صدّ و اغلال را برداریم تا مردم حیّ شوند. اگر مردم حیّ نشوند وقتی رسول وارد جامعه می‌شود او را می‌کشند؛ همز و لمز می‌کنند یعنی هم در زمان حیاتش و هم در زمان مرگش به او طعنه می‌زنند.

سوره یس را نگاه کنید، فقط کافی است که این آقای حیب نجار (یک منتقد سیاسی در یک حاکمیتی) را ببینیم. ما حس می کنیم انتقاد بدون همز و لمز ممکن نیست، ولی این جا انسانی انتقاد می کند بدون اینکه ادبیاتش همز و لمز باشد.

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ (۱۳) إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ (۱۴) (سوره مبارکه یس)

دانستن برخی چیزها برایمان خوب است، ما با اینکه مؤمن واقعی نیستیم ولی هیچ گاه یک مؤمن واقعی را تکذیب نکرده ایم، پس وضع ما خوب است، ما همیشه از اسلام و قرآن جاهایی را دیده ایم که خود را تحت مذمت قرار دادیم و می گویم که ما بدیم و ما بدیم، و بخشی از این مذمت ها برای این است که برخی دعاها زودتر از موعدش به ما رسیده است. مثلا دعای کمیل امیرالمومنین (علیه السلام) و ظلمت نفسی او نباید در کمتر از ۴۰ سالگی ظهور یابد.

اگر کسی به راهپیمایی قدس بی اعتنا بوده باید شک کند. راهپیمایی قدس یعنی مقابله و دشمنی با زورگویی. الحمدلله پس ما با رسولان همراه بوده ایم.

قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ (۱۵) قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ (۱۶)

وقتی شما این ها را می خوانید ساده می خوانید؛ که شما بشری مثل ما هستید و خدای رحمان هم چیزی برای شما نفرستاده و شما دروغ می گوید، این ها طوری نیست ولی مشککش حرف های بعدی اوست. یک موقعی من با همسرم بحث می شود، مثلا می گویم که شما اینجا را اشتباه می کنید و شما دروغ می گوید، تا اینجا مشکلی ندارد، ولی مشکل این است که اگر این آدم دروغ می گوید، جزای دروغ گو این نیست!!

مثلا بگویم خانم شما دروغگو هستید، بعد بگویم که کل بدبختی که در این زندگی به سرم آمده زیر سر توست، نمی شود گفت که همه ی بدبختی هایی که سر این مملکت آمده سر امام خمینی (ره) است.

وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۷)

قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَكَيْمَسِّنَكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸)

قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَلَا إِنَّ دُكْرَكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ (۱۹)

شما می‌گویید که چرا به رسول می‌گویند مسرف؟ این مسرف را خدا می‌گوید، وقتی که زندگی از حالت تعادل اجزا خارج شود، دست و پا و زن و مرد و رئیس و مرئوس جابه‌جا شود. اگر کسی در روزنامه‌ای نوشت که ای مردم نقش زن و مردتان عوض شده است یعنی شما مسرف هستید. خدا از این بیان رسول می‌گوید شما مسرف هستید. دلیلش این است که خدا یک سری کدهایی دارد. مثل اینکه یک کلمه است با کلی فرهنگ، یک کلمه است با دید و فکر و جریان فکری.

ما قوم خودمان را بر طبق این تعارف مسرف می‌دانیم، می‌گوییم آنکه نباید مدیر باشد مدیر می‌شود و همین که بدانیم مسرف هستیم خوب است.

وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ (۲۰) اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْتَلْكُمْ أَجْرًا وَ هُمْ مُّهْتَدُونَ (۲۱) وَ مَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۲)

خیلی ادبیات زیبایی است که خودش را خطاب قرار می‌دهد. «و ما لی لا اعبد الذی ...».

ما اگر بخواهیم یک دعوی ساده زن و شوهری را که یک نفر حق است، طبق ادبیات رجل یسعی درست کنیم چگونه می‌شود؟ یک حقی را می‌آورد و می‌گوید که این حق باید تبعیت شود و بعد نسبت خودش با آن حق را بیان می‌کند.

پس اگر کسی اشتباهی کرد و دوست ما بود، بر خوردمان این است که باید حکم آن عمل را بگوییم، وقتی حکم را گفتیم نسبت خودمان با حکم را می‌گوییم یعنی اینکه من باید چنین عمل کنم.

متأسفانه در یک دعوا ادبیات به سمت مخاطب می‌رود که شما چنین و چنان، در حالی که در ادبیات ایمان باید به خودش بگیرد و نسبت خودش با حق را بگوید.

مثلا فال بد که معطوف به مخاطب است، در ادبیات کفر است. مثلا یک دامادی وارد یک فامیل می‌شود، و تک تک اعضای فامیل دچار سانحه و مشکل می‌شوند پس همه جمع می‌شوند و می‌گویند که کل بدبختی‌های ما زیر سر توست، تا قبل از تو همه در آرامش زندگی می‌کردیم. او باید چنین جواب دهد که اگر مشکلی در زندگی تان اتفاق می‌افتد در من نیست، این تقدیر با خود شما بوده است. کجای زندگی شما تا به تاست؟ کجای زندگی تان عدم

تبادل و اسراف بود است. نمی شود در جامعه‌ای نظام اجزا به هم بریزد و آن جامعه خبر خوش بشنود، هر چیزی باید سرجایش باشد تا اتفاق‌های خوب (مقابل فال بد) رخ دهد.

تبیین، یک اثری دارد که جامعه را به حدّ نساب می‌رساند، تبیین انقلاب در انقلاب است. مثلاً بعد از انقلاب باید یک سری خالص‌سازی اتفاق بیفتد و این به واسطه‌ی تبیین رخ می‌دهد. جامعه‌ای که انقلاب می‌کند یک مرتبه از همان اول خالص‌سازی نمی‌شود، بعد از انقلاب ممکن است که بدهای انقلاب هم چنان رو باشند و افراد خوب شهید شوند. پس باید دو مرتبه انقلابی برای پاکسازی رخ دهد.

دید ما نوعاً بر مدار قرآن نیست، و بر مدار افراط و تفریط می‌رویم. مثلاً اگر بگویند که مدرسه قرآن باید تا ده سال دیگر رئیس جمهور معرفی کند می‌گوییم ای بابا! و شروع به تواضع‌های بی‌جا می‌کنیم. بعضی وقت‌ها با خودمان تعارف داریم و برخی مواقع هم برعکس می‌شود و زیاده‌روی می‌کنیم.

رویکرد اول مطالعه سوره:

نکته‌ی اول بحث این بود؛ معضلات اجتماعی گاهی به قدری اهمیت پیدا می‌کنند که به خوبی مقابله‌ی ایمان و کفر را نشان می‌دهند. با اینکه همز و لمز به ظاهر معضلی اجتماعی است ولی رده‌ی بحث، در رده‌ی باور می‌نشیند. یعنی اگر این معضل را از جامعه برداری، ایمان را جاری کرده‌ای. اگر در جامعه‌ای آزادی بیان نباشد معادل جاری کردن کفر در آن جامعه است. اگر در یک جامعه‌ای اختناق، سانسور، آزادی و در قید بودن (برخی می‌توانند ازین صحبت‌ها استفاده‌ی منفی هم بکنند زیرا این موضوعات ابهام دارند) بود این‌ها یعنی جاری شدن کفر. تمام این‌ها با محوریت حق است.

اگر کسی اشتباهی حرف‌هایی را به باطل وارد جامعه کند یعنی در قید بودن حق، بنابراین کفر اولین کاری که می‌کند این است که باطل را به بهانه‌های ظاهراً حق بیان می‌کند، حرف حق وقتی در پوشش نباشد جایی برای کفر نیست.

نور به طور طبیعی ظلمت‌ها را می‌برد و لازم نیست کاری کند، حرف حق هم چنین است، وقتی که بیاید دیگر جایی برای کفر نیست. لذا مؤمن می‌داند که اگر حق هویدا شود، پذیرفته می‌شود، بدون اینکه لازم باشد کاری انجام دهد. ولی کفر اینطور نیست، او می‌پوشاند و برای روشن نشدن باید اقدام کند.

اگر هر جایی حرف حق دارید اگر خوب بنزید نگران تاثیرگذاری اش نباشید. همز و لمز ابزار پوشاندن حق است، به خودی خود این حق پوشانده نمی شود. همه صحبت هایی که تا کنون داشتیم پیرامون نکته اول بود.

اگر شما همز و لمز را روی معضلات اجتماعی ببرید می بینید که مسائل اجتماعی همواره با مسائل مالی در ارتباط است زیرا وقتی انسان وارد جامعه می شود برایش ارتباطات مهم می شود و به تبع در آن داد و ستد وجود دارد و در این داد و ستد به صورت لا ینفک توجه به مال را داریم، در سوره مبارکه فجر داریم که «کلا بل لا تکرمون الیتیم ... تحبون مالا حبا جما» یا در سوره بلد به خوبی می بینیم که جزء لا ینفک روابط، داد و ستد و جزء لا ینفک داد و ستد، مال است.

هر جایی که نگاه می کنیم حتی در روابط عشیره ای، بحث ارث داریم، در سوره فجر داریم که «تاکلون التراث اکلا لماً».

رویکرد دوم مطالعه سوره:

❖ شما الان در سوره یک ساختار وجودی انسان و یک ساختار وجودی ناس را می بینید که به نوعی ادغام شده اند؛

سیستم آن یک فکر، یک علم، یک توجه، یک رفتار است. (در حوزه انسان)

سیستم آن افکار عمومی، علوم و توجهات عمومی و رفتار عمومی است. (در حوزه ی جامعه)

در حوزه انسان:

- ✓ یک فکر عمومی در جامعه به وجود می آید، نسبت حسب به مال.
- ✓ در بخش توجه؛ بحث عدده و شمارش است. که محور توجهش اعداد است. یعنی روی آن تمرکز می کند که کم نیاورد.
- ✓ و رفتاری از جنس همز و لمز، همز با گفتار است و لمز با رفتار هم هست. در همز تهدید است و در لمز عمل هم می کند (مثلا آبرو را می برد). همز و لمز قل هم هستند. تصمیم و اقدام اند. در همز تصمیم و در لمز اقدام است.

پس این حرکت‌های فردی به حرکت‌های اجتماعی تبدیل می‌شود. اگر کسی می‌آید خواستگاری ولی بیمه نیست پس رد می‌شود. این یک چرخه درست می‌کند. در واقع شما دارید یک زنجیره معیوب درست می‌کنید و نه یک قطعه.

این موارد فردی گاهی به فرایندهای اجتماعی تبدیل می‌شوند که در قرآن اغلال نامیده می‌شود، اغلال در سوره مبارکه همزه افکار و توجهاتی است که انسان را به همز و لمز می‌کشاند. فرد می‌گوید که جامعه ما این تعداد فقیر دارد پس چرا به فکر فقیران آفریقایی است و این همز و لمز است و این همز و لمزها تبدیل به باور می‌شوند، و این‌ها اغلال هستند.

فرایندهای اجتماعی

جنسیت

شغل

پسر و دختر

وضعیت علمی

آن چرخه‌های اجتماعی گاهی ممکن است که به زنان برگردد که در جامعه همز و لمز نسبت به زنان باشد. و درباره مال، گاهی پول و گاهی موقعیت‌های اجتماعی و ... می‌شود یعنی هر کسی مطابق با جنسیت و شغل و وضعیت و سنش، مال خاص خودش را دارد، اغلال شکل می‌گیرد. آن موقع شاکله اغلال به وجود می‌آید و این شاکله از «فکری» به «همز و لمزی» منتهی می‌شود. منتها متناسب با بسترهایی که وجود دارد مال او متفاوت و همز و لمزش هم متفاوت می‌شود. مثلاً می‌توانید بگویید اغلال دبیرستان‌ها، شغل‌ها یا خانواده‌ها فلان است.

غل: چرخه‌ای که انسان را از یک فکر و باوری به طوری منطقی به رفتار و توجهی در تقابل با حق می‌کشاند. و این فرایند قول زور است.

فؤاد: کارش مدیریت توجه و تمرکز توجه است. از توجه مراقبت می‌کند. نقش فؤاد را در جامعه برخی به عهده دارند یعنی برخی فؤاد جامعه‌اند یعنی خون را پمپاژ می‌کنند. فؤاد پمپ‌کننده‌های فکر هستند.

اولین بحثی که می‌توان از این سوره استخراج کرد شاکیه اغلال است، اغلال یک خاصیت رفت و برگشتی بین ساختار وجودی انسان و جامعه دارد یعنی باید و نبایدهای اجتماعی را روی باید و نبایدهای فردی می‌اندازد و فرد را دچار می‌کند.

پس این هم منظر دومی است که می‌شود سوره را با آن مطالعه کرد. که ادبیات رسول و ادبیات مقابلین رسول یا فاسقین است. پیشنهاد می‌شود یکی از بزرگوارانی که دست به قلمشان روان است این سوره را با این رویکرد در دو صفحه بنویسند و تا هفته دیگر به دست بقیه برسانند و یکی از دوستان هم روی شاکیه اغلال که مشکل جامعه امروز ماست کار کنند.

رویکرد سوم مطالعه سوره:

❖ رویکرد اخلاقی: هر کسی در صدد اصلاح عیب خودش باشد. اگر کسی با این رویکرد سوره را ببیند، این گونه می‌خواند؛ همز چیست و لمز چیست؟ می‌گویند، تعیب است. یعنی چیزی را به نگاه عیب دیدن و آن را به رخ کشیدن. هر کسی نگاه کند ببیند کجاها را با نگاه عیب ببیند، نگاه عیب ببیند، نگاه عیب ببیند، نگاه عیب ببیند. بررسی کند. خودش را مخاطب سوره ببیند و ببیند که عیب‌بینی دارد یا نه.

اولا باید ببیند که عیب‌بینی نسبت به کیست؟ به خودش، به دیگران یا به جامعه است. عیب و ایراد به خدا گرفتن هم ممکن است در برخی باشد.

ثانیا مبنای عیب‌گیری، دنیا است یا آخرت؟ دنیا یعنی در واقع امکانات دنیوی است، آخرت یعنی آنچه که موجب سعادت می‌شود. آنچه که مربوط به آخرت است در وهله اول سر سالم به در می‌برد. مثلا اینکه چرا من به نماز بی‌اهمیت هستم؟ چرا مردم جامعه نمازشان را درست نمی‌خوانند. مثلا می‌گویند که من تنبل هستم، چقدر او تنبل است، چقدر آنها تنبل هستند.

وقتی که مبنای آن آخرت است باید حکم داشته باشید که چه میزان می‌توانید نسبت دیگران با حق را برآورد کنید.

تعیب با رویکرد دنیایی تقبیح شده است. یعنی «جمع مالا و عدده» رویکرد این مال را دنیا دانسته است.

چون دنیا، ارزش شده است چشم عیب‌بین است.

- ۱) یک زمانی کسی مالی را جمع می‌کند و می‌شمارد و فکر می‌کند که آن مال او را نگه می‌دارد،
۲) یک زمانی کسی فکر می‌کند که اگر مال را جمع کند و بشمارد آن مال او را نگه می‌دارد در نتیجه هر دو نفر دچار همز و لمز شده‌اند.

مثلا کسی می‌خواهد مدافع حرم شود، کسی که مال را موجب بقای خودش می‌داند مدافع حرم را تقبیح می‌کند و می‌گوید «خیلی خری!» و یک سری تکان می‌دهد و همز و لمز می‌کند.

انسان مال را موجب بقا می‌داند، لذا دیگری را که خلاف آن عمل می‌کند تقبیح و تعیب می‌کند. پس «جمع مالا و عدده» شامل هر دو مورد بالا می‌شود. در جامعه بالاخص در فامیل این موارد بروزات مختلفی دارد. همز و لمز بیشتر به سمت اختلالات روان‌شناسی خواهد رفت، مثلا دچار افسردگی خواهند شد.

پس در رویکرد اخلاقی باید فرد توجه کند که چه چیزی را تعیب می‌کند و مبنایش چیست؟

مرز بین تعیب و تدبیر چیست؟

من بالاخره باید عیب خودم را بگویم یا نگویم، عیب دوستم را بگویم یا نگویم، پس حتما یک‌سری مرزها باید مشخص شود، به ویژه در اخلاق اجتماعی، رکن یا عمود خیمه اخلاق اجتماعی یا فردی است. وقتی می‌گوییم رکن یعنی کافی است فردی نسبت خودش را با این بفهمد که خوش اخلاق می‌شود و اگر نفهمد بد اخلاق می‌شود. پدر عیب بچه‌اش را می‌بیند باید ببیند که تعیب است یا تدبیر است؟ علم به آن مترادف است با خوش اخلاقی یا بد اخلاقی. همز و لمز یک صفت نیست؛ بلکه مثل نماز است که عمود است.

اسم تدبیر را بهترست که تقدیر بگذاریم زیرا که تقدیر برای خلق است و تدبیر برای خدا. ولی معنای عرفی تدبیر به معنای بکارگیری اختیار برای اصلاح و حرکت است.

تعیب یعنی مشاهده عیب و نقص. تعیب به معنای این است که در ذات و گوهره آن شیء عیبی را دیدن و نسبت ذاتی دادن به آن. حضرت یعقوب ایراد برادران یوسف را گفت ولی عیب را از شیطان دید و نه از بچه‌ها و برای همین توانست بخشش داشته باشد. این تعریف‌ها خودش مرزها را مشخص می‌کند.

در تدبیر: بخشش، لازم نیست اعدامش کنید.

در تعیب: بخشش لازم نیست، اعدامش کنید.

این فرد همین طور است، خنگ است، کارش نمی‌شود کرد؛ این‌ها یعنی تعیب. یعنی عیبی را به ذات کسی نسبت دادن.

در تدبیر ادبیاتش متفاوت است، یعنی نمی‌گوید خنگ است بلکه می‌گوید مقدمات فهم برایش فراهم نشده است. این بحث را وقتی روی اخلاق می‌بریم موجودات را در حال تسیح و حمد خواهیم دید. نمی‌گوییم گناه، گناه نیست بلکه می‌گوییم که گناه عارض است. شیطان او را گمراه کرده، «زین له الشیطان اعمالش». پس هیچ کسی عیب ذاتی ندارد.

حدّ با عیب متفاوت است. ما یک حدّ داریم و یک عیب و یک نقص.

نقص در مقابل کمال است. عیب به معنای عارضه است. در موضوع حدّ، مثلاً حدّ دیدن من این مقدار است که پشت دیوار را نمی‌بینم.

آقا من خیلی حالم گرفته است. خب برو حمام. نه من خیلی حالم گرفته است. خب برو استخر.

پس چرا ما عیب‌هایمان را غیر عارض نمی‌دانیم و ذاتی می‌دانیم و بعد برای تغییر دادنش دچار مشکل می‌شویم. در حالی که اگر عارضی باشد می‌داند که با کتاب خواندن حل می‌شود. مثلاً می‌گوید که من استعداد زبان ندارم در حالی که دو ساعت رفته و دیده که یاد نمی‌گیرد.

ما اغلب چیزهایی که درونمان است عیب ماست و نه حدّ. حدّ به وسیله طلب معلوم می‌شود. برخی از کارها را اصلاً در وسع خودمان نمی‌بینیم. اگر کسی احیاناً در این جلسه نشسته که می‌تواند احساس کند که می‌تواند رئیس جمهور بشود، حتماً در حدّ ما هست. یعنی کسی که به چیزی میل کند حتماً در حد و وسع او خواهد بود.

تعیب یکی از شیوه‌های تجارت است. شما جنس را معیوب می‌کنی تا قیمت را پایین بیاوری. بنگاهی‌ها چنین می‌کنند وقتی می‌خواهند بخرند به سر مال می‌زنند و می‌گویند این ملک کنار مدرسه است! وقتی می‌خواهد این ملک را بفروشند، می‌گویند که کنار مدرسه است!

تعیب را از کجا می‌توان تشخیص داد؟ از جایی که تکاثر و تزاید می‌کند. در واقع کثرت‌های غیر ذاتی را بزرگ می‌کند.

در اخلاق فردی، می‌گوییم که نماز شب می‌خوانی؟ می‌گویند ما که کم هستیم! نماز شب برای اولیای خداست. می‌گوییم که چرا بر نمی‌کنی؟ می‌گویند که ما اگر برویم بهشت پس بقیه کجا بروند؟ و این‌ها یعنی تعیب خود. کسی که خود را به کمتر از یاوری حضرت حجت (عج الله تعالی فرجه) بفروشد. می‌گویند که اگر من یاور امام شوم پس بقیه چه کنند!

هر کسی به نسبت خودش است و نوعاً عدم پیشرفت انسان‌ها به خاطر عیوبی است که روی خودشان می‌گذارند. هر انسانی عدم پیشرفتش همان عیب‌هایش است. مسیر پیشرفت آدم و لایه استعدادش در همان تعیب‌هایش جا دارد! اگر به خدا حسن ظن داشته باشیم درست می‌شود.

امیرالمومنین (علیه السلام) می‌فرمایند: هیچ عیبی که دیگران از من می‌گیرند در من نباشد مگر اینکه خودم آن را حسن و زیبا کنم.

همزه لمزه یعنی کسی که مداوم کارش همین است. همزه لمزه شدن یعنی در معرض دائمی عیب قرار گرفتن و مرتب این اتفاق برایش بیفتد. مثلاً هم اتاقی دارد که مرتب کاری می‌کند که کارش عیب هم هست و او مدام تذکر می‌دهد و به طور خستگی ناپذیر یکی عیب‌دار و دیگر عیب‌گیر است. (این‌ها را در فاز اخلاق می‌گوییم و نه اغلال) قرار گرفتن دائمی در معرض عیوبی که وجود دارد، که می‌تواند رابطه بین زن و شوهر باشد.

چه چیزی را برای خودمان عیب بگیریم؟

ان شاء الله جلسه بعد راجع به این سه رویکرد بیشتر بحث خواهیم کرد. ولی بیشتر راجع به رویکرد سوم که شناخت عیب است:

(۱) ماهیت عیب در زندگی انسان را بیان می‌کند.

(۲) و اینکه عیب چرا بروز می‌یابد؟

(۳) چگونه برطرف می‌شود؟

تعیب یعنی عیب دانستن یا عیب‌دار کردن و عیب گذاشتن است. خیلی از افراد برای ازدواجشان خود را عیب‌دار می‌کنند!

تعیب:

(۱) چیست؟

(۲) چرا بروز می‌یابد؟

(۳) باید با آن چگونه برخورد کرد؟

و این ۶ سوال تنها برای آیه اول است و هنوز وارد آیات بعدی نشده‌ایم.

مثل اینکه می‌خواهیم یک فرم پرسشنامه راجع به عیب‌های خودمان و دیگران و تعییبمان پر کنیم.

اگر کسی خواست بیشتر مطالعه کند بداند که آیه اول می‌آید بالا می‌نشیند و نسبت هر آیه با آیه اول را باید مشخص کرد و وقتی می‌فهمیم که این موضوع رکن اخلاق فردی و اجتماعی است یعنی اگر کسی همین یک سوره و همین یک آیه را بداند به قطع می‌شود حسن الخلق.

این سوره، عجیب است یعنی می‌توانید این سوره را به عنوان رئیس اخلاق معرفی کنید. یعنی تقوایی که این سوره می‌دهد فرد را سرآمد اخلاق می‌کند، هم به نسبت خودش و هم به نسبت دیگران.

تنها یک سوره کافی است که به فرد بیاموزد تا او مربی کودک و نوجوان شود. دو شخصیت برای خودش درست می‌کند یکی شخصیتی که همز و لمز می‌کند و یکی که تدبیر می‌بیند و نه تعیب.

ما همیشه حُسن را خارج از ظرف کودک و عیب را درون ظرفش و ذاتی او می‌بینیم!

دعای مکارم الاخلاق را با دقت بیشتری بخوانید در آن راجع به عیب صحبت شده است.

تواضع بلدی می‌خواهد. این موضوع را در سوره یس مطرح می‌کند. تواضع یعنی خشیت داشته باشد.

مثلا کسی می‌رود سر کلاس و می‌گوید که بچه‌ها من علم خاصی ندارم، من کوچک‌تر از همه شما هستم. چون چاره نیست، چاره چیست؟ دیگر آن بنده خدا که نمی‌نشیند صحبت شما را گوش کند. این‌ها تواضع نیست. ولی ممکن است که در آخر کلاس کسی به شما بگوید که چرا شما اینقدر خشک هستید؟ خب پس شما بگویید که ما چه کار کنیم که از خشکی در بیاییم؟! پس می‌روم فکر می‌کنم تا ببینم که چه کار کنم که تا تغییری در من حاصل شود. باید با تواضع و فکر ببینم که بچه‌ها سوء استفاده نکنند. باید تواضع با فکر باشد که کلاس از دست نرود.

اگر کسی حس کند که دنیا موقت است، همین امروز ممکن است که از دنیا برود دیگر، تعیب ندارد.

خیلی از اشتباهات ما به خاطر امتداد «فی عمد ممد» است. یعنی طول دنیا را در حدی می‌بیند که حد ندارد. یعنی مثلاً من با همسایه‌ام اختلاف دارم و او فحش هم می‌دهد، پس اگر بدانم که یک ساعت دیگر می‌میرد آنگاه دیگر در دشنام دادن به او و لگد زدن به او مراعات می‌کنم و می‌گویم که او مردنی است. حس نکنیم که تا روز قیامت او همسایه ماست.

امیرالمومنین (علیه السلام) می‌فرمایند: بادشمنت یواش دشمنی کن و مراعات کن زیرا که ممکن است که فردا دوستت شود، با دوستت هم یواش دوستی کن که شاید دشمن تو شود. امتداد را برداریم! یکی از مشکلاتی که بین زن و شوهر است همین امتداد است. اختلاف دارند ولی به محض اینکه یکی مسافرتی برود دیگری تازه قدرش را می‌داند.

من هر کسی را که می‌بینم حس می‌کنم که مدت کوتاهی با او هستم، پس اگر بدی کرد می‌دانم که مدتش کوتاه است و اگر خوبی هم کرد سعی می‌کنم خیلی قدرش را بدانم. عامل این داستان فقدان توجه به آخرت است.

وقتی تفکرات مخالف خودمان را نقد می‌کنیم همه جانبه و منصفانه نقد کنیم. آدم مؤمن حرفی که می‌زند روی حساب و کتاب می‌زند ولو اینکه عیب کسی را بگوید. آدم غیر مؤمن حرفی که می‌زند بی حساب و کتاب است ولو اینکه تمجید شما را بکند. دوستان مؤمن شما کسانی هستند که شما را برحذر می‌دارند.

ان شاء الله که امروزمان به شب قدر متصل شود و برای شب قدر بعدی آماده شویم **صلوات**

ان شاء الله که همه سختی‌ها و مشقت‌هایی که می‌کشیم به سوره توحید برسد **صلوات**

سوره همزه را از سه رویکرد بررسی کردیم.

رویکرد اول بحث جریان‌های اجتماعی بود که مهم‌ترین رویکرد سوره است. هر که بخواهد کار پژوهشی کند یا سوره همزه را برای کسی بگوید باید جریان اجتماعی سوره را توضیح دهد.

رویکرد دوم شاکیه افراد و رویکرد سوم بحث اخلاق فردی و اجتماعی می‌باشد.

ابتدا سیر سوره را بررسی می‌کنیم. قسمت دوم علت‌شناسی همز و لمز است. تمایل به جاودانگی اصلی‌ترین علت همز و لمز است. قسمت سوم واژگان سوره و ارتباط واژه‌ها با هم است.

بحث فرعی: مرز بین اصلاح و تعیب (همز و لمز) چیست. چون ممکن است یک عیب باشد و فرد نیت اصلاح آن را داشته باشد.

سیر سوره: در سوره ویل و هشدار شدید داریم، معرفی همز و لمز کننده و علت همز و لمز. بواسطه آیه ۳ آیه ۲ اتفاق می‌افتد و بواسطه آیه ۲ آیه ۱ اتفاق می‌افتد. از آیه ۴ تا آخر بررسی پیامدها و تبعات است.

«کلا» یعنی چون توجهی به این موضوع ندارد و آگاهی به پیامدهای آن ندارد دچار ویل می‌شود و اگر آگاهی داشت چنین نمی‌شد. اگر این پیامدها را می‌دانست قسمت اول سوره اتفاق نمی‌افتاد.

پس سوره دو قسمت است؛

قسمت اول: بیان آسیب اجتماعی و ریشه‌های آن

قسمت دوم: بیان پیامدهای آسیب

دلیل مطرح کردن سیر سوره به این خاطر است که با توجه به سوره همزه می‌توان گفت جزایی که خدا در جهنم می‌دهد همان صورت باطنی و ملکوتی عمل در دنیا است و تحلیل جزا همان ماهیت عمل است. شما با تحلیل جزا

تازه چستی عمل را متوجه می‌شوید. آیات جهنم یا بهشت صورت باطنی یک عمل را نشان می‌دهند. در کتاب «افسردگی از منظر قرآن» به این صورت ویژگی‌های افسردگی را از سوره‌های مختلف استخراج شده است.

همه فکر می‌کنند که باید از این دنیا بروند و قیامت بشود و آتشی اقامه شود و بسوزند. ظاهراً این طور نیست و همین الان آتش اقامه شده است.

«نارالله الموقده اللتی تطلع علی الافئده» اثبات می‌کند که جزا همان صورت ملکوتی عمل است.

واژه و آیه در بستری قرار دارد که از آن بستر کسب خاصیت می‌کند. «یحسب ان ماله اخلده» یعنی فکر می‌کند که مال او را خالد می‌کند. خلود توسط مال در دنیا اتفاق می‌افتد. خلود به معنای جاودانگی است. در دنیا که جاودانگی نیست. معنی خلود جاودانگی است ولی بستر دنیا بر این خلود تاثیر می‌گذارد و انواع خلود را ایجاد می‌کند. در روش‌شناسی این کار را بررسی واژه در بستر می‌نامند. مفهوم جاودانگی در دنیا نسبی می‌شود. این موضوع از این جهت قابل اهمیت است که در این سوره باید واژه‌ها را با در نظر گرفتن بسترها معنا کنیم.

بستر دنیا، حقایق و آخرت در سوره مطرح هستند. وقتی واژه‌ای در بستر حقایق مطرح می‌شود در واقع قوانین و ملکوت شیء را بیان می‌کند. وقتی واژه‌ای در بستر دنیا مطرح شود در واقع نسبی بودن و اشکال مختلف واژه را مطرح می‌کند.

مثلاً همز و لمز در بستر دنیا طیف دارند. آخرت هم محل شهود حقایق است. پس واژه را با بستر سنجید.

آیا مال در قرآن منفی و مذموم است؟ در قرآن در بعضی جاها مال بصورت خنثی آمده است. در این سوره هم «جمع» و «عدد» مال، منفی است نه خود مال.

سیر سوره خیلی مهم است. اگر کسی بخواهد همز و لمز را درمان کند با سیر سوره می‌تواند پیش برود.

مسیر درمان: اول باید هشدار دهد، بعد معرفی کند، بعد علت را بازگو کند، بعد باطن را نشان دهد. چه برای درمان خود و چه برای درمان دیگران.

خطبه‌های نهج البلاغه بعد از پذیرش حکمیت در این راستاست. بعد از حکمیت حضرت امیر(علیه‌السلام) را همز و لمز می‌کنند. اصل خطبه‌ها در الغارات است و در نهج البلاغه هم آمده است. نوع برخورد با همز و لمز اجتماعی در این خطبه‌ها کاملاً مشخص است.

ویل هشدار است و صورت ملکوتی عمل است. معرفی عمل و پیامدها را می‌گوید. ویل همان تبعات است و سر و ته سوره در واقع یکی است. مهم‌ترین کلمه سوره ویل است. ویل در واقع همان حطمه است که باطن عمل است. قالب بیانی سوره تهدید است و بخشی هم جدل است.

واژه‌ها:

همز و لمز: جلسه قبل گفته شد. کلمات قسمت اول سوره و قسمت دوم سوره بسیار به هم مرتبط هستند.

جمع: انضمام شی الی آخر. چیزی را با چیزی ضمیمه کردن.

مال: مال از ریشه میل است. آقای مصطفوی مطلق مایملک را می‌گویند. به نظر می‌رسد با میل خیلی مرتبط است. در فقه، چیزی ملکیت داشته باشد ولی به جهت مالی مطرح نباشد. مال چیزی است که بتوان قیمت گذاری کرد. پس دقیق‌تر این است که بگوییم، مال آن چیزی است که تشخیص پیدا می‌کند برای رغبت یافتن. در کشورهای مختلف تکنولوژی را صادر می‌کنند. تکنولوژی علم است ولی شأنیت مال دارد. مال در داد و ستد باید قابل معاوضه باشد. ملک اعم از مال است.

عدد: هو الاحصاء مع الجمع. بحث شمارش خیلی جالب است. یکی از اشکالات کار ما این است که توان‌هایمان احصاء نمی‌شود. سرمایه‌های خدادادی در کشورمان را احصاء نمی‌کنیم. در ماه گذشته چند لیتر آب مصرف کرده‌اید؟ هیچ‌کس نمی‌داند. در اکثر موارد ما توجهی به احصاء کردن نداریم. برای وقتمان، برای عمرمان و غیره. پول قبض آب و برق و ... برای پدرها معدود است. عدد یکی از مهمترین مباحث در علم است. هر چه به عدد در نیاید به علم تبدیل نمی‌شود. نعمت تا احصاء نشود شکر نمی‌شود. معدود ویژگی معلوم است. معدود علم ایجاد می‌کند. «عدد» برای «جمع» ارزش می‌گذارد. جمع مال برای خلود اشتباه است. جمع و شمارش مال به تنهایی مذموم نیست.

یکی از لطمه‌هایی که به قرآن خواندن ما زده‌اند این است که قرآن‌هایمان را به خط عثمان طه چاپ کرده‌اند و بحث دوم بحث علائم است. وقف و وصل در قرآن شیعه و عثمان طه متفاوت است. علائم قرآن برای ما معنا ندارند. البته تا قرآن‌ها به خط عثمان طه است همان بهتر که به علائم توجه نکنیم. علائم کنونی براساس معارف اهل تسنن است. بناست قرآنی تا اول مهر چاپ شود که براساس وقف‌های شیعه است. ما باید یاد بگیریم که قرآن را با علائم بخوانیم.

حسب: اشراف پیدا کردن به قصد علم جزئی. حساب و عدد با هم مرتبطند. حساب به خودی خود بد نیست. یکی از نام‌های قیامت، یوم الحساب است. حسب علمی است که قصد اختبارش آن را از سایر اقسام علم جدا می‌کند. قصد حساب در خوب و بدش تأثیر دارد. حساب اگر در بستر دنیا باشد، چون دنیا متغیر است پس معنای حساب می‌شود گمانه زنی. یقینی در آن وجود ندارد بلکه پنداری غلط است.

تدبیر خوب است ولی در جایی تبدیل به مکر می‌شود. حساب هم همین‌طور است. اکثر واژه‌ها همین‌طورند که بنیابین هستند. بعضی واژه‌ها هم مثبت کامل و بعضی واژه‌ها هم منفی کامل هستند.

خلود: دوام کل شی بحسبه. خلود هم ظرفی دارد. ماندگار است. مثل عمر است. اگر کسی دو روز عمرش یکسان باشد نشان‌دهنده این است که برای خودش بقا قائل شده است. اگر هم کسی کاری را به فردا بیندازد، برای خودش بقا و خلود قائل شده است.

این جلسه، جلسه تخصصی است. افرادی که از مقدمات تا تدبیر روایی را خوانده‌اند، در این جلسه حضور دارند. بحث‌های روش‌شناسی، سیر و ... گفته می‌شود. بعضی دوستان این کلاس را به افراد مبتدی معرفی می‌کنند. در حالی که این جلسه تخصصی است. در انتخاب نوع کلاس یک مقدار بیشتر دقت کنید. کسانی که با مطالعه سر کلاس می‌آیند حق دارند که بتوانند استفاده کنند.

نبد: انداختن چیزی که به آن احتیاجی نداری، به معنی اهانت نیست بلکه به معنای ناکارآمدی است.

حطم: شکستن هیئت چیزی. صیغه مبالغه است مثل همزه. در صیغه مبالغه شدت در کارکرد بوجود می‌آید.

نار: از نور است، منتها در نار حرارت مهم است.

وقد: سوختن در نار. ماده اشتعال یا آتش را وقد می‌گویند. توقد می‌تواند مادی یا غیر مادی باشد.

طلع: به معنی مطالعه، اطلاع و اشراف. علو و ظهور علی شیء.

«نار الله الموقوده» جایی که ذغال همان آتش شده است.

فؤاد: قلب با داد و ستد زیاد. قلبی که زیادی قلب باشد را فؤاد گویند.

وصد: انضمام چیزی به چیزی و راه دررو نداشتن.

«کلبهم باسط ذراعیه بالوصید»؛ **وصید** همان محل غار بوده که متصل به غار بوده است. جدا از غار بوده ولی خارج از غار هم نبوده است. چیزی از بیرون ملحق شده و یکی شده است.

عمد: تمایل به رکون. اعتماد هم یعنی تکیه کردن به چیزی. عمد یعنی ستون‌ها.

مد: بسط فی خارج فی جهت او جمیع جهات. هر یک از عمودها کشیده شده‌اند به خارج.

مال، ماده اشتعال نار است. مال، وقد است.

کلمات مرتبط:

- جمع و وصد
- نار و مال
- حسب و طلع
- نبذ و حطم
- مدّ و خلود
- ویل و نبذ

اگر این ارتباطها با حوصله بررسی شود به این نتیجه می‌رسد که آنچه در دنیا انجام شده همان جزای آخرت است. چنین انسانی در حال سوختن است و اساس این آتش در قلبش است و او را از کارآمدی ساقط کرده است.

فؤاد؛ ریشه مشترک دو دسته کلمه است. فؤاد نفس یا زمین یا ظرف همزه و لمزه و ظرف عذاب است.

برای اصلاح همز و لمز باید باورهای درونی درست شود. اگر باورها درست شوند، نسبت انسان با مال درست می‌شود و دست از همز و لمز برداشته می‌شود. اگر کسی دست از همز و لمز بردارد نسبتش با مال درست شده است و قلبش سلیم شده است.

پس سوره دو شیوه تربیتی دارد: شیوه اول: از باور تا رفتار. شیوه دوم: از رفتار تا باور.

از رفتار تا باور برای هفت سال اول تا بلوغ است. تا حدود ۱۸ سالگی. از باور تا رفتار برای ۱۸ سالگی به بعد است.

در دوران طفولیت انسان رفتاری به باوری است و بعد از آن باوری به رفتاری است.

برای طفل نمی‌شود از باور صحبت کرد، بلکه باید رفتارش را درست کرد تا باورش درست شود. برای بزرگسالان باید باورش را درست کرد تا رفتارش را اصلاح کند.

اگر بنا باشد جهنم وجود کسی، تبدیل به بهشت شود دو مسیر وجود دارد.

مسیر اول: ترک همز و لمز، آن‌گاه اصلاح دیدگاه نسبت به مال و خلود

مسیر دوم: اصلاح دیدگاه نسبت به مال و خلود و ترک همز و لمز.

این مسیرها دو شیوه‌ی کاربردی از سوره می‌باشد.

ریشه همز و لمز، دیدگاه فرد نسبت به مال و خلود است. یک طفل نه از مال چیزی می‌داند و نه از خلود و همز و لمز. به بچه یاد می‌دهید پولش را در قلک و بانک نگهداری و جمع کند. به بچه یاد می‌دهید که مال او را خالد می‌کند.

رابطه بین همز و لمز و جمع مال و پنداشت خلود چیست؟ پنداشتن خلود علت برای جمع مال است و جمع مال عامل همز و لمز است.

در این مرحله باید مصادیق جمع مال و خلود را پیدا کنیم تا در مرحله بعد بتوانیم مصادیق همز و لمز را بیابیم.

اگر کسی در جمع ما باشد و بعد از ۴ ساعت بحث مصداق‌ها را متوجه نشده باشد، باید موقتا همز و لمز را کنار بگذارد تا بعد بصورت ریشه‌ای درمان شود. این درمان از طریق عمل است.

اگر کسی بوسیله قرائت سوره همزه، به شدت و پیوستگی عذاب برسد و از آن بترسد لازم است از هرگونه فرار گرفتن در معرض همز و لمز فرار کند.

هر کس از همز و لمز دور شود، به برکت اصلاح همز و لمز، باورهای درونی هم اصلاح می‌شود. این کار جالبی است. با اصلاح رفتار، دیدگاه انسان اصلاح می‌شود. همز و لمز به معنای ناکارآمد دانستن توان دیگران است. ناکارآمدی را از معنای نبذ گرفته شد. همز و لمز به معنی برخورد با دیگران به نحوی که توان‌ها و استعدادها طبیعی آن‌ها را نادیده گرفته و موجب ازاله و اضمحلال توان‌ها شود. این تعریف از معنای حطمه گرفته شد.

همز و لمز، علو و اشرافی است که بر دیگری می‌پندارد. ناتوانی دیگری که حاصل جهل یا غرور است. سبک زندگی ما همزانه و لمزانه است از حکومت، آموزش و پرورش تا زندگی فردی و اجتماعی و خانواده. هر کسی فعلاً در اولویت، زندگی شخصی و تعاملاتش با دیگران تفکر را فعال کند. بعضی‌ها استعداد کشف هستند. اجازه رشد به همسر و بچه‌اش نمی‌دهد.

اگر پیامبر(صلی‌الله‌علیه) وارد جمعی شوند و طوری برخورد کند که مسیر کمال را فقط برای خودش بداند، دچار همز و لمز شده است. تحقیر آدم‌ها همز و لمز است. همز و لمز ساختاری این است که شما کلاسی تشکیل دهید که به صورت طبیعی انسان ضعیف در آن کلاس جا بماند و رشدش متوقف شود. ما برای همز و لمز تعلیم دیده‌ایم. باید دست برداریم تا باورهایمان درست شود.

برای درمان همز و لمز:

اطرافیان خود را احصاء و شمارش کنیم. (عدد)

به تعاملات خود با اطرافیان اشراف داشته باشید. (تطلع)

از رفتارهای شکننده و تحقیرکننده اطرافیان دست بردارید. (همز و لمز)

اگر کسی چنین کرد در قلبش نور سوره همزه تابیده می‌شود و در مسیر مخالف همز و لمز توان پیدا می‌کند. از حزب شیطان خارج می‌شوید. در همز و لمز شکستن طرف مقابل ملاک است.

انواع تمایل به جاودانگی که مطرح شود انواع همز و لمز هم مشخص می‌شود. ابتدا باید برای فهم و پذیرش حرف حق کاری کرد.

اگر برآیند صحبت بنده این باشد که آدم‌ها ضعیف هستند، همز و لمز است. ما نسبت به رفتارهایمان با دیگران اطلاع و اشراف نداریم.

موضوعی که جلسه بعد مطرح خواهیم کرد این است که امر به معروف و نهی از منکر دائماً موجب فعال شدن تفکر است. تفاوت تعییب و امر به معروف این است که در امر به معروف فرد به فکر فرو می‌رود. در تعییب و همز لمز انسان خرد می‌شود. اگر با یک بد حجاب طوری رفتار کنی که او خود را از مسیر رشد خارج ببیند و بشکند همز و لمز کرده‌ای. باید فرد بد حجاب چنین حسی داشته باشد که او هم می‌تواند بهشتی باشد و مانند خواهر توست.

همز و لمز بین جنسیت‌ها و خانواده‌ها مراتب پیدا می‌کند. بعضی از همز و لمزها خطرناکتر است.

شما به هیچ وجه در مقابل فرزندان حق سرکوب یکدیگر را ندارید. «العلم فی صغر کالنقش فی الحجر»

همز و لمز در کودکان نهادینه شده است.

روایتی هست که کسی ثروتمند بوده و در راه حج بوده است. در مسیر برای خدا گوسفند قربانی و مردم را سیر می‌کرده است. امام ایشان را بازخواست می‌کنند که چرا چنین می‌کردی؟ فکر نکردی شاید از همراهانتان افرادی توانایی چنین قربانی‌هایی را نداشته باشند و این کار تو موجب ذلت مومنین شود. کار خیر هم می‌تواند دیگران را خرد کند.

تقوا خیلی مهم است. گاهی انسان با سکوت دیگران را خرد می‌کند. خیلی خطرناک است.

اصل رهایی از همز و لمز: توان مشاهده دیگران و بودن آن‌ها در زندگی فرد. این بلوغ عاطفی است. یعنی فقط خودم نباشم و بتوانم دیگران را ببینم. بقیه عضوی از زندگی من باشند.

به حرمت این کلاس یک هفته همز و لمز را کنار بگذاریم تا ان شاء الله بصورت ریشه‌ای مداوا شود. جلسه بعد انواع جاودانگی را معرفی می‌کنیم.

توصیه ما این است که به همز و لمزهای دیگران توجه نکنیم. همز و لمز دیگران برای ما ابتلا هستند و ابتلا برای این است که انسان ساخته شود.

فلسفه ابتلا، رشد انسان است. همز و لمز دیگران ابزار تکامل ما هستند. غنیمت هستند. این موضوع در سوره نور مطرح است.

از همز و لمزهای دیگران همز و لمزهای خود را کشف کنیم. از همز و لمز دیگران درمان اجتماعی بیابیم.

در تعاملات با دیگران حواسمان نیست. شکسته شدن افراد در سیستم ما قیمت ندارد و برای همین روابطمان با دیگران بی‌قیمت است. دل دیگران را بدست آوردن برایمان بی‌قیمت است. اولاً برایمان اهمیت ندارد که دیگران را بشکنیم. دوماً از کار اشتباهمان، چشم ترس نمی‌شویم.

قلب مؤمن معادل بیت الله است. لزومی ندارد که با اشتباهات مؤمنین این طور برخورد شود.

کسی که نمی‌شکند، نمی‌شکند. کسی که دیگران را نمی‌شکند خودش نمی‌شکند و کسی که دیگران را می‌شکند خودش می‌شکند. رفاقت و روابط با دیگران بی‌قیمت است. نمی‌توان برای روابط ارزش‌گذاری کرد. رابطه‌ها باید مهم باشند.

از خدا می‌خواهیم که کاستی‌ها را جبران کند، به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

موضوع محوری سوره مبارکه همزه، بحث خلود است و ارتباطش با همز و لمز را بیان می‌کنیم. انواع خلود، انواع همز و لمز و انواع نگرش به خلود را بررسی می‌کنیم. در نهایت به درمان همز و لمز از طریق اصلاح نگرش به خلود می‌رسیم. بحث بعدی نیز روش اختصاصی سوره مبارکه همزه است. یعنی که اگر کسی قصد کرد تمام قرآن را با سوره همزه بخواند چگونه باید بخواند.

سه رویکرد جلسه قبل توضیح دادیم و دوستان در این سه رویکرد تصمیم به پژوهش گرفتند، بحث خلود و مال یک بحث محوری است. گروه اول باید ادبیات‌ها را جمع کند، گروه دوم شاکله‌ها را و گروه سوم بحث اخلاق‌ها را.

کسانی که در حوزه تطابق عمل و جزا کار می‌کنند چند نکته را دقت کنند. تعریف همز و لمز یک شکل و ظاهر دارد. مثلا عبارت است از شکستن دیگران. این شکل با جزا ارتباط دارد. ریشه یا آتش اصلی جزا بحث مال است. آتش به بقیه قسمت‌ها سرایت می‌کند. شکستن همان کاری است که فرد در دنیا کرده و آتشش هم مالی است که فردی در دنیا داشته یا توجهی که به مال داشته است. انسان می‌تواند چیزی را نداشته باشد ولی داشته باشد. می‌تواند مال نداشته باشد ولی توجه به مال داشته باشد و این مال آتش بشود. انسان می‌تواند مال نداشته باشد ولی فردی نیکوکار و خیر باشد.

من یک معلم دیدم که ده‌ها نفر را رشد علمی داده و حافظ قرآن کرده بود. این معلم می‌گفت که هر چه یاد گرفته را از پدرش دارد و در واقع پدرش، معلم او بوده است. هر چند نفر که در مسیر قرآن قرار گیرند از طریق این دختر به پدرش می‌رسد. در نظر بگیرید کسی که فقط یک دختر داشته چقدر برایش کار خیر نوشته می‌شود. پس می‌شود که کسی مال نداشته باشد و توجهش به مال، او را هماز و لماز بکند.

بحث اصلی: بحث خلود

بحث خلود درونی‌تر از مال است. انتزاعی‌تر است. انتزاعی که از ابتدای تولد با انسان متولد می‌شود. اولین بحث انتزاعی - بعد از بحث وجود خدا- بحث خلود است. بچه اول می‌فهمد که من هستم. یعنی وجود را می‌فهمد و در مرحله دوم من باید باشم را می‌فهمد، میل به بقا دارد.

بچه را از مادر جدا کنی گریه می کند، چون بقا را دوست دارد. اگر این بحث انتزاعی در وجود انسان نبود دیگر میل به غذا، آب، خواب و غیره نداشت. چون می خواهد که باشد به همه این ها میل پیدا می کند. میل به خلود مربوط به همه موجودات است. همه به دنیا آمدند که نروند. هیچ کسی به دنیا نیامده است که برود. وقتی حضرت آدم در بهشت مثالی بودند، ابلیس حضرت آدم را به «شجره خلد» دعوت کرد و این طبیعی بود که آدم از آن تناول کند.

پس مفهوم خلود یک مفهوم اولیه است و انواع پیدا می کند به خاطر این که بشر حفظ و مراعات شود و استمرار یابد. یکی از شئون ولایت الهی، حفظ وجود تا رسیدن به کمال است. از اصول اعتقادات انسان بحث خلود است. معاد یعنی خلود. اعتقاد به خلود اعتقاد به معاد است.

خدا چون موجودات را موجود کرده پس معدوم نمی کند. خلود یعنی این که شیء ممکن است از حالتی به حالت دیگر درآید ولی از بین نمی رود. فیزیکدانان این موضوع را اثبات کرده اند. منتها ما همین موضوع را ذیل اعتقاد به معاد قبول داریم. چیزی که انحراف ایجاد می کند تغییر مفهوم خلود است. هیچ وقت شیء فانی به همان وضعیت خالد نمی شود. مثل سیر رسیدن بچه به پیری.

خلود وصل به وجه الله است. هر موجودی هالک است بجز وجه خدا.

اولین مشکل این جا پیدا می شود که شیئی که هالک است خالد نمی شود. چون خلود مختص وجه الله است.

انسان از آن جهت که وجه الله است خالد می شود نه از آن جهت که شیء است. ما حس خلودی که در انسانها هست را به شیء وصل می کنیم نه به وجه الله و این اشتباه است.

«یعلمون ظاهرا من الحیات الدنيا» همین است. دنبال شیء می رود. از این انحراف بقیه انحرافها بوجود می آید. قرآن صراحت دارد در این که هیچ شیئی خالد نیست. وجه الله یک شیء می تواند خالد شود. هر موجودی نسبتی با وجود دارد و این می شود وجه الله. در قیامت همه مظهر وجه الله هستند ولی شیئیت خودشان هم لحاظ می شود. هر شی هالک، گیرنده وجه الله است.

هر انسانی در قیامت تعین دارد و دوست دارد که عمل خیرش به او نزدیک شود و عمل شرش از او دور شود. یعنی شما ظاهرا با اشیاء مواجه هستید. در واقع در باطن با وجه الله مواجه هستید. «کل شی هالک الا وجهه» خلود مخالف هالک است.

هر موجودی عملی دارد. اگر عمل جزء ذاتش باشد باید پیوسته با او باشد. اگر خارج از ذاتش باشد می تواند باشد یا نباشد. بعضی اعمال جزء ذات شیء است. مثل «لئن شکرتم لازیدنکم» و بعضی اعمال خارج از ذاتند، حالت مالیت پیدا می کند. در کل عمر هم فرصت هست که این عمل از انسان جدا شود یا جزء خودش شود. مثل اولاد و اموال. ممکن است کسی اموال دیگران را جزء ذات خود بکند. خلود را همه می فهمند ولی وقتی ادامه داده شود فلسفی می شود.

سیر در گناهان حظ انسان را از وجه الله کم می کند و دوری از گناهان حظ فرد را از وجه الله زیاد می کند.

اگر انسان خالد بودن را در خود کشف کند در نسبت با آن سهل انگاری نکند هیچ وقت به سمت گناهان میل پیدا نمی کند. چون هر گناهی مساوی با هلاکت است. هر کس خالد بودن خود را نفهمد به سراغ گناه می رود. چون خالد بودن جسمش یا هر چیز دیگری را دیده است.

چون مفهوم خلود مرتبه دارد انسان را دچار غرور می کند. آدرس را اشتباهی می بیند. مثل کسی که می داند غذایی برای سلامتی اش ضرر دارد ولی خالد بودن لذت را به خالد بودن جسم ترجیح می دهد.

دومین ایراد این است که خالد بودن را به اسباب نسبت می دهند. منشاء خلود را به سبب وصل می دانستند. هر دو انحراف منجر به توجه به غیر خدا می شود. اولین چیزی که توجه انسان را درگیر می کند اموال و اولاد است. انسان بی نیاز شدن را از توجه به اولاد و اموال جست و جو می کند.

بحث مال:

بحث خلود و مال دو موضوع پشت در پشت هستند که یکی باطن و یکی ظاهر.

مال: آنچه در ملکیت انسان در آمده موجب بی نیازی از دیگران شده و قابل انتقال است. می توان آن را ذخیره کرد.

روایت مشهور از امیرالمومنین (علیه السلام): **الْعِلْمُ أَفْضَلُ مِنَ الْمَالِ سَبْعَةَ الْأَوَّلِ أَنَّهُ مِيرَاثُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمَالُ مِيرَاثُ الْفِرَاعِنَةِ** الثَّانِي الْعِلْمُ لَا يَنْقُصُ بِالْفَقْرِ وَالْمَالُ يَنْقُصُ بِهَا الثَّلَاثُ يَحْتَاجُ الْمَالُ إِلَى الْحَافِظِ وَالْعِلْمُ يَحْفَظُ صَاحِبَهُ الرَّابِعُ الْعِلْمُ يَدْخُلُ فِي الْكَفْرِ وَيَبْقَى الْمَالُ الْخَامِسُ الْمَالُ يَحْصُلُ لِلْمُؤْمِنِ وَالْكَافِرِ وَالْعِلْمُ لَا يَحْصُلُ إِلَّا لِلْمُؤْمِنِ السَّادِسُ جَمِيعُ النَّاسِ

يَخْتَا جُونَ إِلَى الْعَالَمِ فِي أَمْرِ دِينِهِمْ وَلَا يَخْتَا جُونَ إِلَى صَاحِبِ الْمَالِ السَّابِغِ الْعِلْمُ يُقَوِّي الرَّجُلَ عَلَى الْمُرُورِ عَلَى الصِّرَاطِ
وَالْمَالُ يَمْنَعُهُ وَغَنَّهُ عَقِيمَهُ كُلِّ أَمْرٍ مَا يَعْلَمُهُ وَفِي لَفْظِ آخِرٍ مَا يُحْسِنُهُ^۱

علم بهتر از مال است به هفت دلیل.

علم میراث انبیا و مال میراث فراعنه است. نوع ارث علم این طور است که در آن وحی و الهام وجود دارد.

علم نقصان بردار نیست. با عطا کردن زیاد می شود. مال نقصان بردار است و کم می شود.

مال نیاز به حافظ دارد ولی علم صاحبش را حفظ می کند. علم می شود ذات انسان.

مال بد نیست. زندگی را تغییر می دهد ولی در مقایسه با علم می خواهیم معنای هر کدام را بفهمیم.

انسان علمش را در کفن می برد چون ذاتش شده است. ولی مال را نمی تواند ببرد.

علم نور هدایت است که برای مؤمن است ولی مال این گونه نیست.

معنای علم: علم از نور است.

تکنولوژی امروز از مصادیق مال است نه علم.

در احکام فقه هم این تکنولوژی قابل خرید و فروش است ولی علم هدایت قابل فروش نیست. علمی که از جنس کشف حقایق است با پول خریداری نمی شود. بخشی از علمها همان مال هستند که انتزاعی شده اند. مال را هم به کافر می دهند و هم به مؤمن. ولی علم مخصوص مؤمن است.

علمی بواسطه ایمان در فرد شکل می گیرد، شبیه بلغم بائورا که بعد تحت تأثیر هواپرستی به طاغوت میل پیدا کرد.

علم یا ذاتی انسان است یا عرضی. اگر ذاتی باشد موجب وسعت بخشی انسان می شود. مثل علم توحید.

علم عارض یا نافع است یا غیر نافع. اگر نافع باشد تبدیل به عمل شده و عملش برای فرد فایده دارد. این عمل می تواند به ذات انسان متصل شود.

^۱ غرر الحکم، ج ۴ / ۵۰۲، الحدیث ۶۷۵۲.

پس علم از دو زاویه علم و عمل می‌تواند ذاتی انسان بشود. بعضی علم‌ها به طور طبیعی انسان را بزرگ می‌کنند. بعضی علم‌ها عملشان انسان را بزرگ می‌کند. بعضی علم‌ها هم وسط قرار می‌گیرند.

همه مردم به صاحب علم احتیاج دارند و از صاحب مال بی‌نیاز هستند. همه به علم احتیاج دارند تا از ضلالت خارج شوند.

مال مانع عبور از صراط می‌شود ولی علم انسان را از صراط رد می‌کند. هر کس پول دارد باید مراقب باشد. انسان می‌تواند طوری زندگی کند که موجودی مالش صفر شود.

مال: آنچه بصورت عارضی در ملکیت انسان قرار می‌گیرد بصورت موقت و لازم است به سرعت به عمل صالح تبدیل شود. اعتباری است یعنی قراردادی است. برنامه‌ریزی متغیر دارد.

مال؛ اعتبار و ارزش عارضی است. اموال انسان آن چیزی است که به رفتار و زندگی و اعتقاد فرد ارزش می‌دهد. حال این ارزش یا واقعی است یا عارضی.

ارزش واقعی را علم و ارزش عارضی را مال می‌نامیم. علم به شکل حقیقی اعتبار و ارزش فرد را مشخص می‌کند. مال هم ظاهراً برای فرد اعتبار می‌آورد ولی حقیقی نیست. مثل مدرک دانشگاهی. جامعه‌ای که به سمت جمع مال برود، این جامعه می‌شود هم‌ماز لمار. جمع مال در سه رویکردی که مطرح کردیم بحثی اساسی است.

برای خلود باید به علم متصل شویم نه به مال. انحراف جایی است که برای امر عارضی انسان ارزش ذاتی قائل می‌شود.

انسان یک سری امکانات دارد. انسان می‌تواند از این امکانات استفاده کند و وارد چرخه عمل صالح بشود. یا از این امکانات استفاده نمی‌کند و وزر و وبال می‌شوند.

مال؛ ارزش‌ها و اعتبارهای قراردادی که موجب تسهیل رفتارها و برنامه‌هاست و بخودی خود بدون ارزش است. درست درمقابل علم دین که ارزش آن ذاتی و خود موجب نورانیت است.

نوری که در چشمان شما قرار می‌گیرد برای رؤیت یک مسئله علم است.

ملیت‌ها هم مالیت هستند. مال‌ها انواع دارند. خیلی از مال‌ها در پس زمینه ذهن فرد هستند. همین که کسی بگوید من در شمال تهران می‌کنم خیلی اعتباریات فرق می‌کند.

ما همز و لمز را بیشتر از مال می‌شناسیم. باید مالی که باعث این همز و لمز شده است را شناسایی کنیم. عمودهایی دور ارزش‌ها و اعتبارهای قراردادیمان کشیده‌ایم و هیچ‌کس جرأت مقابله با آن را ندارد.

ساعت دوم

ارزش دنیا چیست؟

فلسفه بلاها و ابتلائات در دنیا چیست؟

ارزش‌های مادی به چه صورت هستند؟

این موارد هم در دنیا و هم در مباحث آخرت‌گرایی مطرح هستند.

مال و بحث پیرامون آن یعنی بحث راجع به «دنیا».

ما قصد نداریم بحث دنیا را باز کنیم ولی از این جهت لازم است که دنیا را شرح دهیم.

دعای مکارم الاخلاق این مباحث را با جایگاه اخلاق، دنیا و مال را پوشش می‌دهد. حتما این دعا را مشاهده کنید.

بحث مال:

تصور کنید ما در یک روستایی زندگی می‌کنیم (مثال را می‌بریم به روستا؛ چرا که زندگی در روستا ساده‌تر است). در روستا کم کم که امکانات را شناختیم، یکی از این دو حالت بر ایمان به وجود می‌آید، اوقاتمان را استفاده می‌کنیم و شروع می‌کنیم کشاورزی و دامداری کردن و کم کم از نظر امکانات وسعت پیدا می‌کنیم. یا اینکه به هر دلیل از اوقاتمان استفاده نمی‌کنیم، یا از امکانات استفاده نمی‌کنیم و از نظر کشاورزی و دامداری رونقی نداریم و در نتیجه وسعت امکانات نداریم.

این دو حالت را نوشتیم زیرا که منطبق دنیا چنین است که اگر کسی در یک فضا و بستری باشد و به وسعت امکانات دنیایی برسد این دو حالت؛ یکی دارا و یکی ندار پدید می‌آید. این اگر فضای دنیایی باشد خود دارایی، تفوق و ضعف می‌آورد به گونه‌ای که، یکی زیردست دیگری قرار می‌گیرد. یکی زیر چنبره دیگری می‌رود.

دید هر دو - ندار و دارا- به مال دنیا، یکی است و هر دو مال را وسیله بی‌نیازی در دنیا می‌دانند لذا اگر یکی خواست زور بگوید آن دیگری زور را می‌پذیرد، مجبور است و اگر آن یکی فحش دهد دیگری هم می‌شنود، اگر آن تحقیر کند دیگری هم تحقیر می‌شود. پس یکی دهنده و یکی گیرنده می‌شود.

پس اگر در سوره بخوانیم «الذی جمع مالا و عدده...»، احتمالا یک عدل هم پیدا می‌کند که کسی است که در خیالش مال و دارایی دارد، و هر دو تحقیر کننده هستند.

وقتی سوره می‌گوید «جمع مالا و عدده» به آدم ندار اشاره نمی‌کند بلکه به منطق آن آدم اشاره می‌کند. یعنی یک منطق دارد و ربطی ندارد که دارا یا ندار باشد. نام این منطق حضور در دنیاست.

اگر کسی بخواهد از این منطق بیرون بیاید باید از منطق دنیایی بیرون بیاید یعنی ارزش را به اعتبارات قراردادی نبیند. مثلاً فکر کنید یک عده آمده‌اند به شهر و جای این کشاورزی، دانشگاه و تکنولوژی شد. و قراردادهایی را در سطح تکنولوژی و شهر وضع کردند.

پس ۳ دسته داریم، دو گروه که در این قاعده هستند؛ عده‌ای قانون‌گذار و عده‌ای هم پذیرای قانون ولی دسته سوم کسانی هستند که براساس کتاب و وحی زندگی می‌کنند.

در این جامعه یکی به خاطر مدرک نداشتن تحقیر می‌شود و یکی به خاطر اینکه تحقیر نشود می‌رود که مدرک بگیرد و مدام در حال تحقیر شدن هستند، چند مقاله داری؟ خب خیلی عقب هستی چون فلانی از تو بیشتر مقاله دارد!!

ادبیات متفاوت است:

(۱) ادبیات انبیاء

(۲) ادبیات کفار: ادبیات سلطه و ادبیات سلطه‌پذیر

خیلی شده که ما در زندگی مان به خاطر تحقیر نشدن زندگی کرده‌ایم!! خیلی شده است که انسان کرامتش را از دست داده و نسبت به ضعف‌هایش به شدت حساس شود که نامش تحقیر است. این شیوه‌ها متفاوت شده است، مخصوصاً در مهریه‌ها. اگر کسی بیاید بگوید مهریه من اینقدر باید باشد چون اگر کمتر باشد به من می‌گویند که این دیگر چه آدمی است و اینکه همه به من یک جور دیگری نگاه می‌کنند، و نوعی احساس تحقیر دارد. می‌گوید زشت است و این تنها یک خیال است و این‌گونه مهریه‌های گزاف و جهیزیه‌های گزاف و ازدواج‌های ناموفق پدید می‌آید.

پس «الذی جمع مالا و عدده» در یک منطق بینایی مطرح کردیم، ارزش‌ها و اعتبارات جعل شده است که به کار آدم جهت می‌دهد و این آدم یا تحقیر می‌کند و یا تحقیر می‌شود. هر کسی منطقتش این باشد بر این اساس بدون شک یا دنیا با اوست و یا بر اوست، پس یا تحقیر می‌کند و یا تحقیر می‌شود.

و قصه سوره مبارکه همزه یعنی همین منطق دنیایی و تحقیر شدن یا تحقیر کردن.

ما نمی‌خواهیم بگوییم که مال بد است که کارهای فرهنگی همیشه به خاطر پول نداشتن زمین بخورند. مال مثل امکانات است، مثل اولاد است، مثل افراد است. مثلاً شما چند میلیون نفر جمعیت دارید؟ یعنی ۷۰ میلیون نفر پتانسیل داریم. جلوی افزایش جمعیت را گرفتن یعنی به یغما بردن اموال کشور. اموال و اولاد جزء امکانات هستند. شما یک منطقی می‌آورید آنگاه از میان این افراد خارج می‌شوید.

منطق حضور در دنیا در نزد اولیای الهی چیست؟

اول: شناخت نعمت و امکانات (پول، زمان و خیلی چیزهای دیگر و نه فقط مال)

ثانیا شکر نعمت: تعریف شکر نعمت سوره مبارکه ابراهیم است. در کتاب بلوغ عبودیتی نیز به طور کامل گفته شده است.

در واقع امکانات و نعمت‌ها زیرمجموعه علم، وحی و حکم الهی قرار می‌گیرند و تابع رسومات و شرایط نیستند و فرد آزادانه تصمیم می‌گیرد.

منطق زهد است ولی با استفاده از امکانات است. مثل حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) که اموالش در خدمت مردم بود. توان بالفعل مهم است، نه پتانسیل.

ولی در منطق دنیایی همه حباب است. حقیقت ندارد و همه قواعد الکی دنیایی است.

همز و لمز های قاهرانه: فرد به خاطر آن اموالی که دارد همز و لمز می‌کند.

و همزه و لمز های مقهورانه: کسی که تحقیر و تخریب می‌شود.

کارهایمان را جزئی‌تر کنیم و همز و لمزهای اخلاقی مان را بررسی کنیم. ما اول از مال به سمت همز و لمز بردیم ولی الآن می‌خواهیم از همز و لمز به سمت مال ببریم.

مثلاً من یک خاله دارم که او هم یک سری رسم و رسوماتی دارد مثلاً اینکه ماهی یک‌بار باید به او سر زد، حالا خاله‌ام به خاطر نرفتن، من را سرزنش می‌کند، می‌شود نسبت به خاله حالم بد شود و یا خاله حالم را بد نکند. زیرا ممکن است که تحقیر از جانب خاله اتفاق بیفتد ولی شما تحقیر نشوید.

تحقیر مقهورانه و قاهرانه داریم، کسانی که نسبت به حاکمیت یا دولت حس تحقیرشدگی دارند شروع می‌کنند به تحقیر کردن دولت. مثلا فلان و کیل و فلان وزیر اسمش بیاید شروع می‌کند به تحقیر و مذمت او یعنی حتما نسبت به آن وکیل تحقیر شده است. گاهی بدتر این است که فرد توهم بزند که تحقیر شده است.

تحقیرهایی که افراد توسط ذهن خودشان به خودشان تحمیل می‌کنند وقتی است که با افراد دارا مواجه می‌شوند و در خودشان احساس نیاز تشدید می‌شود. یعنی چه بسا تحقیر قاهرانه نباشد ولی تحقیر مقهورانه اتفاق بیفتد.

در قرآن عذاب‌هایی که در درون فرد به واسطه تحقیرهای ذهنی پدیدار می‌شود و ثابت می‌ماند اسمش نکال است. یعنی فرد در پیشانی‌اش تحقیر را حک کرده است.

نکال بیماری مستکبرین است و می‌شود یک مستضعف هم با توهمی که دارد بیماری مستکبرین را بگیرد. که در سوره مبارکه مزمل آمده است؛ «ان لدینا انکالا و جحیما و طعاما ذا غصه و عذاب الیم» که در سوره مبارکه انسان عذابش ۳ تایی است و نه ۴ تایی.

برای پیشگیری از تحقیر مقهورانه چه کار کنیم؟

فرد باید دیدش را نسبت به دنیا عوض کند، دنیا را محل ابتلا بداند. هر ابتلائی را برای خودش فرصت بداند و تهدید نداند. یعنی باید از مفهوم دنیا و ابتلا شروع کند.

هیچ کسی به هیچ کسی نمی‌تواند توهین کند. این قاعده است. مثل این است که من به این ماژیک بگویم خرا! آیا این خرا می‌شود. من خودم را تغییر داده‌ام او را که زمین نزده‌ام. انشاء من که قول کن فیکون خدا نیست. لذا کسی به من بگوید بداخلاق! ولی من که بداخلاق نمی‌شوم. توهین معنی ندارد. تحقیر و تعیب شدن معنا ندارد.

نه شما می‌توانید چیزی را تعیب کنید و نه با تعیب شما چیزی تحقیر می‌شود. ولی کسی که مال را عامل خلود بداند تعیب و تحقیر را دارای اثر می‌داند.

امکان ندارد مؤمن یا انبیاء از تحقیر کسی ناراحت شوند. ممکن است ناراحت شوند ولی نه اینکه شکسته شود.

تعیب و تحقیر مربوط به فرد است؟ مربوط عمل است یا باور؟ بین فرد و عمل و باور فاصله هست یا نه؟ عمل را تعیب و تحقیر نمی‌کنیم، بلکه تعیب مربوط به فرد است.

مثلا کسی گناهی کرده است، باید گناه را مذمت کنید، هیچ گاه نمی گوئید که گناه را تعیب کردم. تعیب در هر حالتی اشکال دارد. ولی انبیاء گناهان را مذمت می کنند.

فکر کنید یک آدمی به واسطه اشتباهی که کرده است توسط مردم تعیب شود، او نمی شکند چون توبه می کند. نمی شود که کسی توبه کند و بشکند.

بداخلاق بد است و مورد تعیب دیگران می باشد. بداخلاقی باید مذمت شود یعنی حساب فرد و عملش را یکی نگیریم. مثلا من بداخلاق مورد تعیب دیگران قرار گرفتم، پس آیا بشکنم چون بداخلاق؟ یا بداخلاق نیستم پس نمی شکنم؟

«بداخلاقم و به کسی ربطی هم ندارد» همز و لمز مقهورانه است. این همز و لمز خودش منشاء عیب های دیگر می شود مثلا غیبت، بهتان و... را فعال کند. مثلا ممکن است که زمینه بروز آنان را نداشته باشد ولی به محض اینکه در معرض قرار بگیرد بروز می یابد.

تحقیرهایی که در زمان کودکی اتفاق می افتد که نوعا تحقیرهای غیر مستقیم است، در بزرگسالی منشاء اختلالاتی چون افسردگی، وسواس، ترس و غیره می شود. که البته روان کاوی می کنند که بسیار زمان بر است ولی در درمان با ایمان به خدا، در یک شب قدر یا یک روز عرفه یا یک شبی که انسان را به شب قدر وصل کند، می تواند تأثیر این تحقیرها را حذف کند. ارتباط با خدا مثل یک نوری است که همه این تحقیرها را برطرف می کند.

خدا آمده این انسان را بالا ببرد؛ یعنی هر انسانی یک شب دارد که می تواند کار یک عمر را انجام دهد، هر چه که خدا می خواهد امکانات را ارزش دهد، خود انسان می آید توی سر این امکانات می زند و به صورت توهمی مال را مهم می داند! یک موقعی یک کسی واجد صفاتی است و یک موقع فاقد صفاتی است.

همز و لمز قاهرانه:

هر کسی که آن صفات را ندارد، تحقیر می شود. نوعا این منشأ بخل است. این به سمت حرص و طمع پیش می رود. هر کسی را که واجد آن صفات است، تحقیر می کند. و این منشأ حسد است. (مثل اینکه چرا فلانی فلان چیز را دارد؟) این به سمت حقد و کینه پیش می رود.

همز و لمزهای از روی بخل و حسد تبدیل به حرص و طمع یا حقد و کینه می‌شود و انواع می‌یابد. همز و لمزهای از روی ترس هم ممکن است پدید بیاید. مثلا زورگویی، همز و لمزهای از روی کبر و... .

اگر من تعییب (عام تر است از تحقیر) یا تحقیر می‌کنم، باید نگاه کرد که اولاً مدل تعییب قاهرانه است یا مقهورانه. کسی نمی‌تواند بگوید که کدام مدل -قاهرانه یا مقهورانه- قوی تر است. یک روایتی است که؛ بعید است که حسادت درمان داشته باشد. برای برخی از این‌ها خلود قائل شده‌اند.

یعنی به مجردی که در حسد هستید عمد ممد است و خلود است ولی به محض خروج از آن می‌تواند درمان شود.

به مجردی که در حسد باشد در جهان‌بینی قرار می‌گیرد که آن جهان‌بینی به قدری بر او اشراف دارد که هیچ گریزی از آن ندارد. پس راهش این است که از این جهان‌بینی خارج شود و نباید مثل عرف باشد. نباید دنیا را مثل همه ببیند و تا مادامی که در این جهان‌بینی است محکوم به کبر و حرص و حسد است زیرا که هیچ راهی جزء حرص و طمع ندارد بنابراین راه درمان این سازه (جمع مالا و عدده...) این است که مال را عامل خلود خود نبیند.

بدی ماجرا به این است که هر همز و لمزی هم که می‌کند یک سند عقلی برایش می‌آورد، مثلاً فلانی دنبال مال نرفته و تلاش نکرده و

طبق این سیستم باید همز و لمزها را با یک محاسبه‌ای به دست آورد و تعییب‌ها را نسبت به خود و دیگران احصاء کرد و بعد دید که از چه ارزش‌هایی منشاء می‌گیرد و آن ارزش‌ها را اصلاح کرد و از همز و لمز خارج شد.

حرف آخر را هم بگوییم و از سوره مبارکه همزه خارج شویم؛

اگر کسی سوره مبارکه همزه را بخواند از همه رذایل پاک می‌شود زیرا که همه رذایل به خاطر هوان یا اهانت به نفس اتفاق می‌افتد و این‌ها روایت دارد «مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنُ شَرَّهُ»^۲ و همه فضائل به واسطه کرامت نفس اتفاق می‌افتد «مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ، لَمْ يُهِنِهَا بِالْمَعْصِيَةِ»^۳.

مثلاً بگویید فلانی را دیدم که داشت کسی را تحقیر می‌کرد بعد ببینید که چه مالی و چه خلودی وجود داشته که این تحقیر از آن منشا شده است. من مثال بزمن خوب نیست، وقتی که مثال بزمن و کسی به خود بگیرد خودش مصداقی از تحقیر است.

^۲ بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۰۰

^۳ غرر الحکم و درر الکلم، ج ۸۷۳۰

مثال خیالی: من رفتم روستایی و یک کشاورزی را دیدم که گفت عجب این پسر مش غلام چقدر بیکار و علاف است و همیشه خواب است ولی ما از بچگی تلاش می کردیم و ما به خاطر تلاشمان به این زمین ها رسیدیم و او زمین ندارد در حالی که آن آدم مصداق مسکین است. برای این کشاورز، پسر مش غلام مسکین است و باید او را «تحاضون علی طعام المسکین» کرد. باید خودش را بشکند و برود پیش فلان کدخدا که کار کند، باید ریسک کند.

باید ریسک کنید، برای مردم ریش گرو بگذارید تا امثال این بنده خدا راه بیافتند. اگر یک تعدادی معتاد و کارتن خواب شده اند برای این است که کارشان را به خودشان وا گذاشتند، اسم مسکین معلوم است یعنی باید بروی سراغش و اگر بگویی «اگر اهل باشد خودش سراغ کار می رود» یعنی به نوعی تحقیر کرده ای.

صرف اینکه مؤمن شده اید «احسب الناس ان یتروکوا ان یقولوا آمنا...» فتنه های زیادی به شما خواهد رسید. باید عیب های نظام را ما برطرف کنیم.

تحاضون یعنی اینکه الزامی ندارد که شما کمک کنید بلکه باید تشویق کنید که دیگران کمک کنند و بیشتر مشارکت های غیرمستقیم را شامل می شود. مانند خیریه، کارهای فرهنگی و ... را ایجاد می کند.

انسان به دنیا می آید و دچار یک سری ابتلائی می شود کما اینکه کسی مریض شود، هدایت شود و تمامی احکام و چارچوب ها مشخص است و نباید خیلی کاتولیک تر از پاپ شویم. حساب دنیا حساب ابتلائات است.

در فضای خانوادگی به هر حال آدم باید مشاهده کند. مشاهده عیوب در خانواده باید تحریک کننده ذکر، فکر و تدبیر برای برطرف کردن آن عیوب باشد؛

ذکر: دعا و نماز

فکر و تدبیر: مطالعه برای برطرف کردنش

اگر این چنین نکنند، می شود مواجهه های غیر کارشناسی و دور از تخصص.

نوعاً وقتی مواجهه به این سمت می رود خود مشاهده عیوب می شود منشاء عیوب. یعنی عیب ها را با عرصه های دیگر مشابه سازی می کنند؛ کسی عیبی را در پدرش می بیند مثلاً پدر خسیس است و اگر مشاهده غیر کارشناسی داشته باشد در او منشاء یک خساست می شود یعنی همین که عیبی در نگاه او می افتد زنجیره فسادش را انتقال می دهد. البته این مواجهه می تواند به خاطر سرزنش باشد ولی در نهایت می گویند فلانی مثل پدرش است.

عیوب ارثی به کسی نمی‌رسد بلکه چون الگوبرداری می‌شود شکل ارثی می‌گیرد. اگر کسی با عیوب به طور غیر کارشناسی برخورد کند یا دچار تعیب می‌شود یا آن زنجیره در خودش فعال می‌شود.

خست یا بخل در پدر:

مواجهه غیر کارشناسی: یعنی اینکه این خساست پدر را به روی پدر بیاورید!

مواجهه کارشناسی: باید کشف شود که با خسیسی که پدر است باید چگونه برخورد کرد؟!

این بحث تابع، بحث دنیاست. گاهی با عیبی مواجه می‌شوید که آن را تهدید می‌بینید. ولی اگر عیب را تحریک بگیرید یعنی عیب زیادتر، تحریک زیادتر.

بعد ازدواج به طور طبیعی عیوب همسران رو می‌آید. اگر این دو هر کدام عیب‌های طرف مقابل برایشان تهدید باشد هر چه پیش‌تر می‌روند تهدیدها روی هم می‌آید و یک مرتبه نفس فرد بند می‌آید.

کسی اشتباه نکند که بگوید این دستگاه می‌گوید این عیب عیب نیست، بلکه می‌گوییم عیب عیب است ولی عمل عیب است نه خود فرد، یعنی باید فرد را از عملش جدا دانست.

دنیا محل خلود و ماندن نیست، یک روز خوش است و یک روز دعواست. دنیا درهم است. نباید در دنیا انتظار راحتی داشته باشید. باید به خدا خوش‌بین باشیم، خدا با عیوبمان ما را ابتلاء می‌کند و رشد می‌دهد. خدا نمی‌خواهد کسی را خوار کند.

صفات، ارتباط سازمانی با هم‌دیگر دارند و ما با یک همز و لمز، یک سری صفات برشمردیم که اگر یکی درست شود بقیه هم درست خواهند شد.

اگر کسی نسبت به دنیا آماده نباشد و فکر کند محل آسایش و آرامش است؛ در مواجهه به عیوب بی‌طاقت می‌شود و به تعیب نزدیک است. کافی است که یک نفر دنیا را محل آزمایش نداند.

*باید هر کسی با مواجهه با عیوب دیگران معادل آن را در خودش کشف کند به تدبیر نزدیک است یعنی بدانند که هر عیبی که می‌بیند ممکن است مشابه‌اش در خودش باشد و چون به تدبیر نزدیک می‌شود خدا را شکر می‌کند. اینگونه است که می‌گوید خدا خیر دهد فلانی را، که با عیبش به من نشان داد که من کدام عیب را دارم.

*حرف نهج البلاغه است که اگر کسی عیوب دیگران در منظرش از عیوب خودش پر رنگ تر باشد حتما به تعیب دیگران می پردازد.

آنچه که گفتیم هر کدام روایت دارند و چه خوب است که اینها را سرمشء اعمال و باور خودمان قرار دهیم.

می گویم که آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) فلانی در فلان روز کینه بدی از من دارد، آن وقت امام (علیه السلام) می فرمایند که کینه برادرت را با قلع کینه درون خودت از بین ببر! در واقع می خواهد بگوید که کینه ای که در او می بینی نتیجه کینه تو نسبت به اوست. نکته مهم این است که امام (علیه السلام) این را در رابطه برادری و اخبات می گوید. پس زمینه ی این قاعده اخبات است.

اگر مثلا من امروز نیتم این نباشد که عیوب خودم را ببینم شروع می کنم و عیوب دیگران را می بینم ولی وقتی خودم و عیوب خودم را می بینم دقت می کنم که اگر کسی بد راه می رود می گوید نکند من هم بد راه می روم و آدم هایی که خوب رانندگی می کنند برای این است که از رانندگی بقیه یاد گرفته اند که خوب رانندگی کنند.

استاد در جواب سؤالی:

از ابتلائات حکومتی و اجتماعی است که معتاد در جامعه وجود دارد، یک سری از مسائل به اقتصاد برمی گردد، یک سری به قومیت های اجتماعی و غیره. قاعده کلی مواجهه با این مسائل از حاکمیت است و دلیل حکومت دینی هم جلوگیری از این موارد و توصیه به حکومت انبیاء است. در ما باید یک جوش و خروشی برای اقامه دولت حق به وجود آید و نه صرفا دولت صاحب الزمان (عج الله تعالی فرجه) بلکه هر کسی عضوگیری کند که اولاً تلاش کند برای آسیب هایی که وجود دارد. ما نمی توانیم نسبت به این مواد ساکت باشیم، جدال احسن و اقامه خیرات و... نیز در قرآن به صورت جزئی ذکر شده است. مواردی که شما مطرح می کنید در برخی از شهرها بود که ۹۹٪ آقایان معتاد بودند و بعضی جاها اصلاح شد. اینها امر حکومتی است و اقامه حق می خواهد.

اگر کسی با یکی دو مورد از این شرایط وخیم مواجهه شد باید برآیند کار را ببیند و قاعده مؤمنین را به کار برد. اینکه هر کسی به هر بلایی دچار می شود قبل آن ظرفیتش برایش فراهم شده است. باید بداند که اگر خدا همسر معتاد را به او داده شما باید به عنوان گوش (اذن واعیه) عمل کنید، تا او خودش ظرفیتش را کشف کند، او را نصیحت نکنید (همسرت را طلاق دهی یا...). مواظب باشید که یک موقعی مشاوره های اشتباهی نداشته باشید، با مقایسه با زندگی خودتان نسخه اشتباهی نیپچید. اگر کسی قاعده اش این باشد که این بلایی ست که ظرفش هم

وجود داشته باشد آن موقع جور دیگری به ماجرا نگاه می‌کند. همه ما وقتی حساب می‌کنیم یک جور بدبختیم. قاعده دنیا این است که حتی اگر کسی وضعش هم خوب است به خودش سیخونک می‌زند.

کتاب غرر الحکم یک بخشی دارد که عیوب انسان را آورده است که روایات خیلی خوبی دارد. حتما مطالعه نمایید.

یکی از مشکلات افراد این است که مشکلات زندگی‌شان را می‌گویند ولی منافعی که از مشکلات به آن‌ها رسیده را نمی‌گویند. نوعا این گونه است که می‌گوید: ما ۷ سال با هم زندگی کردیم ولی «یک روز خوب نداشتیم!!!»

آدم‌ها کلا تمایل دارند به اینکه مشکلات را بزرگ ببینند. اگر بینیم ظرف وجودی هر کسی با ابتلاش تناسب دارد حالمان خوب می‌شود. اگر درصد طلاق اینقدر بالا رفته است ۹۰٪ تقصیر اطرافیان است که می‌گویند چگونه می‌توانی با این فرد زندگی کنی، جدا شو!!

مطالعه قرآن بر اساس سوره مبارکه همزه

❖ **توجه غیر عادی به مال:** وقتی سوره همزه را می‌خوانید در برداشت‌هایتان از کل قرآن باید دقت کنید که

کجاها توجه غیر عادی به مال دارد. مؤمنین هم مال دارند. غیر عادی یعنی «يقول اهلكت مالا لبا»

❖ **خلود در مال:** ماندن در دنیا، باقی ماندن در دنیا.

❖ **گفتارها و رفتارهای خردکننده دیگران:**

❖ **جزاهای خردکننده:** مثلا شما سوره مطففین را که می‌خوانید نیمه دوم سوره افرادی است که «فکھون»

می‌کنند یعنی مسخره می‌کنند.

ارتباط بین سوره‌ها با موارد بالا

مؤلفه‌ها	سوره‌ها
توجه غیر عادی به مال	
خلود در مال	
گفتارها و رفتارهای خردکننده دیگران	ناس : یوسوس فی صدور الناس
جزاهای خردکننده	دخان: ذق انک انت العزیز الکریم

تمامی آیات جهنم بلا استثنا خرد شدن است حتی ویل هم به معنای خرد شدن است. نمی شود کسی به جهنم برود ولی همز و لمز نداشته باشد. ابتدا یک فهرستی از عذاب‌های قرآن در می آوریم، اگر لازمه معنایشان خرد شدن بود پس همز و لمز مبنایش است. شما وقتی از عذاب می گوئید در ماهیت عذاب حتما خرد شدن هست. ماهیت عذاب به ماهیت گناه ربط دارد؛ عذاب‌ها حالت‌های مختلف «حطمه» است.

بحث مال

۷-۸ خصوصیت بود که گفته شد. انواع مال را اگر بخواهیم توضیح دهیم چنین است:

✓ یک سری مال‌ها مثل حسب و نسب هستند یعنی به خاطر نسبت‌ها هستند؛ که در روایات به اسم «شرف» نام برده شده است. بازاری‌ها این را به خوبی می فهمند. هر چند ممکن است مبنای عاقلانه‌ای هم نداشته باشد. این موارد مال‌هایی است که خود جسمیت ندارد.

✓ مال‌هایی که مرتبط با فن و فناوری است: مثل انواع مشاغل. در روایات با «نفع» و «فضل» آمده است.

✓ ارث: در حکم یک زلزله چند ریشتری کار از آن برمی آید و نوعا ارث مسیر مال‌ها را عوض می کند. کار ارث این است که صحنه زندگی را تغییر می دهد.

✓ اقلیم و زمین و زمان: این‌ها تقریبا در یک رنج هستند. ارزش این موارد را زمانی انسان متوجه می شود که مهاجرت می کند و به جایی دیگر می رود مثلا وقتی یک نفر می آید ایران، اروپایی باشد یا پاکستانی متفاوت است و وزنی که در نظر دیگران دارند فرق می کند. این‌ها جزء مال محسوب می شود.

* هر کسی در کشور ایران زندگی کند در آینده حتما قیمت بالایی در دنیا خواهد گرفت حتی اگر کافر باشد و این به واسطه امام خمینی (ره) بود.

✓ داد و ستد: این کار را تو بکن، این کار را من -در قبال کارت- انجام می دهم. هر چیزی که به معامله می آید.

*مدال گرفتن مالی است که به حسب و نسب برمی گردد. کسانی که مدال‌هایشان را تقدیم می کنند یعنی مال قابل انتقال است.

✓ امکانات و نعمت‌ها: مثلا شما یک کلاس را می رفتید، این کلاس چقدر ارزش داشت؟

*خیلی بد است که انسان یک ساعت عمرش را روی ۱۰ هزار تومان، ۱۰۰ هزار تومان یا غیره بگذارد. یک ساعت عمر شما چقدر می‌ارزد. وقتی دقت می‌کنی می‌بینی در این امکانات و نعمت‌ها که مال نیست ولی مردم حساب مال می‌کنند. این‌ها عرفا مال هستند ولی نزد خدا مال نیستند. بهای وقت مؤمن و ثمره‌اش چقدر است؟ پس معلومست که انسان‌ها عرفا این قراردادها را وضع می‌کند.

امکانات و نعمت‌ها مال نیستند، بلکه رحمت‌اند و مردم این‌ها را مال می‌پندارند. زیرا وقتی مال حساب می‌کنند برای کارشان قیمت خالی معلوم می‌کند یعنی من ۵ ساعت می‌آیم این قدر پول به من بدهید.

انسان می‌آید جمع مالا و عدده می‌کند و یک برآوردی از تمامی این موارد انجام می‌دهد و آن را سبب بقای خود می‌داند. یا اینکه به توان می‌رسد و یا اینکه می‌گوید «کاش ما هم...».

یا جای خالی مال در آن ایجاد می‌شود که همز و لمز مقهورانه ایجاد می‌شود و یا خود مال در آن‌هاست که همز و لمز قاهرانه است.

موارد بالا همه غیر از امکانات و نعمت‌ها همه مال بودند. نعمت یعنی امکانات خاص برای انسان‌ها برای رسیدن به غرضشان. با سیستم ولایت ارتباط دارد. مرتبه نعمت با هر کدام از آن‌ها متفاوت است. زیرا در قرآن هر جایی نعمت گفته می‌شود شکر نعمت مهم می‌شود یعنی بشناسد و به موقع شکر نعمتش را به جا آورد. مثلاً شما یک گل زیبا را می‌بینید چقدر قیمت دارد؟ نعمت یعنی امکان خاص و جزء نعمت اجل و وقت است. نعمت در قرآن فرهنگ خاص پیدا می‌کند و نباید جنبه قیمتی و مادی بگیرد.

مواجهه با مال باید به گونه‌ای باشد که این‌ها حالت سببیت ندارند. باید حدود هر کدام را بشناسیم. وقتی که چیزی را ندارد می‌گوید عیب و تولی و روی ترش می‌کند. مواجهه درست این است که همه این‌ها مال هستند و باید سبب تزکیه شوند. یعنی باید این‌ها عامل شوند. نباید هدف را گم کرد. در واقع مال می‌شود بهانه برای مقابله با عیوب و نه تعیب دیگران.

در شهر ما اگر آن روستایی را حساب کنید، یکی هم بیکار نیست، همه کارگر خدا هستند و خان و خان بازی نداریم.

از موارد بالا همه به غیر از نعمت اعتباری‌اند. ولی نعمت حالت عینی دارد. مثلاً استعداد یک نفر. ما نوعاً روی نعمت‌ها حساب مالیت می‌کنیم که اشتباه است و برای نعمت‌ها باید بگوییم شکر و کفر.

استفاده درست از نعمت با استفاده درست از مال دو حرف متفاوت است. نعمت را نمی‌گویند عدده می‌کند، بلکه کفر یا شکر می‌کند.

خیلی وقت‌ها نعمت را پول می‌بینند، حضرت یوسف (علیه‌السلام) را به ثمن بخش می‌بینند. اگر نعمت می‌دیدند او را نگه می‌داشتند. اگر چیزی را مال ببینیم یعنی قابل معاوضه کردن است. نعمت وقت را با مال معاوضه نکنید.

*نعمت وقت تنها با «علم» قابل معاوضه است.

در واقع یکی از مشکلاتی که مطرح شد این است که نباید شما به یک‌سری نعمت‌ها نگاه مالیت داشته باشید. وقتی نگاه مالیت داشته باشید کار خراب می‌شود. البته می‌توان هر مالی نعمت دانسته شود.

*اگر مال، نعمت دانسته شد شکرش به معنای «انفاق» است.

* اگر نعمت، مال دانسته شد، سعی در معاوضه مالی او خواهد شد.

در نتیجه بهتر است که تمام مال را نعمت ببینیم و شکر نعمت را بجا بیاوریم. یعنی همیشه مدیون شکر خداست. ولی اگر مال ببیند همیشه در حال خسارت است.

نگاه عرفی این است که روی نعمت حساب مال کرده‌اند مثل اینکه حضرت یوسف (علیه‌السلام) را به مال تمثیل کردند. گاهی می‌شود که دین خدا و قرآن تبدیل به مال می‌شود. یعنی کسانی دین خدا را وسیله کسب مال می‌دانند و نعمت را مال می‌دانند.

پس نتیجه آخر:

راه خروج از همز و لمز، نعمت دیدن مال و شکر آن نعمت.

راه ورود به همز و لمز، یعنی مال دیدن نعمت‌ها.

تمامی سخنانی که گفتیم، اغلب روایات زیادی راجع به آن‌ها می‌توانید ببینید. ان‌شاءالله که جلسه آینده‌ی سوره بعدی را خواهیم خواند.

ان شاء الله که دهه‌ی کرامت و دو میلاد حضرت معصومه و حضرت رضا برایمان مبارک باشد و به کرامت برسیم صلواتی عنایت بفرمایید.

بنا بود که وارد بحث سوره‌ی مبارکه‌ی عصر شویم ولی به ذهنم رسید چند مطلب راجع به سوره‌ی همزه مانده که مطرح کنیم، اگر هم فرصت شد در ادامه سوره‌ی عصر را خواهیم خواند.

به ذهنم رسید که امروز در مرحله‌ی اول دعای مکارم الاخلاق را با رویکرد سوره‌ی مبارکه‌ی همزه خوانده شود، راجع به شروع بحث خیلی فکر کردم و مقداری تردید داشتم که وارد مباحث بنیادین بشویم، [به ذهنم رسید] با مطالعه‌ی دعای مکارم الاخلاق از مباحث بنیادین قبلی خارج خواهیم شد.

کلا وقتی که وارد فضای قرآن می‌شویم دو رویکرد اصلی داریم (قصد ندارم زیاد بازشان کنم):

(۱) گاهی ما قرآن را می‌خوانیم، و آن را حقیقتی نازل شده از پروردگار می‌دانیم و سعی می‌کنیم که آن حقیقت را دریافت کنیم؛ به طور خالص و بدون هیچ باور ذهنی قبلی و و اینگونه سعی می‌کنیم که مفاهیم را از طریق قرآن به قرآن بفهمیم و پیش فرض‌ها را از خودمان دور کنیم. که این شیوه‌ی کلی تدبر است، حقیقت ناظر بر سوره یا آیه‌ای را در جای خود می‌نشانند.

(۲) این شیوه هم از شیوه‌های تدبر است ولی در مرتبه‌ی بعدی. ما یک سری حوادث و رخدادهایی در اطرافمان داریم که برایمان سوالات یا معضلاتی ایجاد می‌کند که این‌ها تبدیل به مسائلی برایمان می‌شود که با رویکرد به این حوادث به قرآن مراجعه می‌کنیم و سعی می‌کنیم جواب سوالاتمان را بگیریم. این مدل تدبر سوال محور است بر مبنای سوالی که خودمان ایجاد کرده‌ایم. مثلاً ما در اطرافمان می‌بینیم که در جامعه یا خانواده اخلاقمان ضعیف است و این سوال می‌شود و بعد وارد قرآن می‌شویم و سعی می‌کنیم حقایق قرآن را متناسب با این رویدادها استخراج کنیم.

پس ما دو رویکرد داریم: موضوع محور و مساله محور، که در جلسات دیگری به باز کردن آن‌ها خواهیم پرداخت. اینکه از مساله‌ها به سمت موضوعات و یا از موضوعات به سمت مساله‌ها برویم؛ مسیری است که تولید علم می‌کند، و این تردد تولید علم در پی دارد.

سوره‌ی همزه بسیار سوره‌ی مهمی برای این کار است. ان شاءالله تا آخر جلسه برایتان روشن خواهد شد و حداقل به عنوان یک پژوهش عینی از این تولید علم را خواهید دید. رویکرد موضوع محور را جلسات قبلی مطرح کردیم و هر چه که ما درباره‌ی همزه گفتیم موضوع محور بود. اگر ما بخواهیم سوره‌ی همزه را مساله محور وارد شویم چطور وارد شویم؟ مساله محور

در زندگی روزمره با پدیده‌ای به نام طعنه مواجه می‌شویم، کاری نداریم که در این سوره چیزی گفته یا نه و به چه شکلی؟! ما فقط با پدیده‌ی طعنه کار داریم. در عرف سرزنش کردن دارای مفهومی است و ملموس است. هر کسی مفهومی از سرزنش خواهد داشت و خواهد گفت؛ سرزنش چیزی شبیه توبیخ، شبیه تمسخر، چیزی شکننده است و برخی مواقع هم لازم است و و مفهومی از سرزنش در ذهن شما شکل خواهد گرفت.

وقتی سرزنش و طعنه‌ها را رصد می‌کنیم، توی محله و مدرسه راه می‌افتیم و پرسش نامه می‌دهیم این‌ها همه مساله محوری است؛ در مورد این سرزنش و طعنه یک سری عواملی پیدا می‌کنیم، یک سری لوازم و یک سری نشانه. یعنی طعنه زدن نشانه دارد، عامل دارد و یک سری لوازم دارد. کسانی که در رشته‌های جامعه‌شناسی و روان‌شناسی هستند می‌توانند این کارها را به راحتی انجام می‌دهند.

وقتی عوامل طعنه را مشخص می‌کنیم می‌بینیم که:

- ۱) برخی طعنه‌ها محصول کم‌تحملی است (تحقیق کردیم و پرسش نامه دادیم و دیدیم که طعنه زننده، کم آورده و طاقتش تمام شده است)،
- ۲) برخی طعنه‌ها محصول خود بزرگ بینی است،
- ۳) برخی طعنه‌ها محصول عوامل محیطی است (تربیت خانواده و اقلیم، مثلا همه‌ی این‌ها در خانواده هایشان عادت به چنین برخوردی با هم دارند. مثلا وارد شهری می‌شوید که همه عادت کرده‌اند. برخی صنف‌ها هم چنین است. و اینقدر بعضا عادت می‌شود که باید بیاید بگوید که این‌ها طعنه و سرزنش است)،
- ۴) برخی از طعنه‌ها محصول عوامل جسمی است (نمی‌گوییم ارثی و ژنتیکی، مثلا پدرش هم چنین بود. ژن طعنه داشتن!)

و در ادامه می‌توانیم بفهمیم که طعنه‌ای که مربوط به کم‌تحملی است مربوط به مادران و آن هم مادران فلان سنین است. یعنی کاملا مساله محور و دقیق در حال بررسی هستیم.

لازمه‌ها را هم بررسی می‌کنیم:

- ۱) مثلاً وقتی طعنه محصول کم تحملی باشد پرخاشگری روی شاخش است.
 - ۲) وقتی طعنه‌های محصول خود بزرگ بینی است لازمه‌اش غیبت و زیر آب زنی است.
 - ۳) طعنه‌ای که محصول عوامل محیطی-اجتماعی است نوعاً همراه با برخی آموزش‌هاست (معلم و شاگردی)، لازمه‌اش نوعاً در داد و ستد‌هاست.
 - ۴) طعنه‌هایی که مربوط به عوامل ارثی نوعاً در درگیری‌ها و مواجهه‌هاست.
- «چرایی» عامل است و اینکه در چه «قالبی» بروز می‌یابد لازمه است.

نشانه‌ها:

- ۱) نشانه‌ی کم‌تحملی می‌تواند کم‌حوصلگی باشد یعنی مادر کم‌حوصله است و احتمال طعنه‌زدن در او زیاد است. حتی ممکن است عامل جسمانی هم داشته باشد، مثلاً کم‌خونی دارد.
 - ۲) نشانه‌ی خود بزرگ‌بینی می‌تواند این باشد که تحمل شکست ندارد.
 - ۳) نشانه عوامل محیطی-اجتماعی، خود اصطلاحات رایج در یک فرهنگ است، یعنی از لحن‌هایی که استفاده می‌شود. که روایت جالبی در ذیل این مورد خواندم که چنین فرمودند: که شیعیان ما عالم نیستند مگر زمانی که مردم را از الحان آن‌ها بشناسند.... پس تنها می‌توانیم از استانداردها بخوایم اصطلاحات رایج یک شهر را بیان کند و به میزان و چگونگی طعنه پی ببریم.
- من ۴ مورد گفتم ولی می‌تواند بسیار بیشتر ادامه یابد. وقتی این‌ها را نگاه می‌کنیم، طعنه‌ای که به صورت عرفی شما رصد می‌کنید و مساله و سوال شماست خیلی وقت‌ها چنین است که ظاهرش با آن چه که در قرآن آمده فرق می‌کند و تعارف هم نداریم، یعنی ما در هیچ کدام یک از این‌ها با استناد به قرآن، نه مال و نه خلود داریم، ولی طعنه داریم.

پس در صحن اجتماع ما مسائل را متفاوت از قرآن می‌بینیم و دو اتفاق ممکن است بیفتد:

- ۱) همز و لمز قرآن به واسطه‌ی الذی تحذیری است. یعنی یک عده‌ای خاص هستند و تفصیلی نیست.
- ۲) این طعنه‌ای که در جامعه است یک مبنا و محرک درونی دارد که در همه‌شان خلود و جمع مال دارد و ما باید بیشتر در جامعه و ریشه‌یابی آن دقت می‌کردیم.

و این دو مورد هر دو درست است. مضافاً به اینکه این سوره راه دررو گذاشته است که بیایم قید احترازی بگیریم. اولاً مفهومی که از طعنه و عوامل آن است، مجموع این دو است آن چه که ما می‌فهمیم و آن چه که در قرآن است زاویه دارد.

دوماً وقتی که بررسی می‌کنیم، هر کسی که طعنه می‌زند به گونه‌ای حق دارد. مثلاً عوامل محیطی - اجتماعی و ارثی است و ربطی به خود فرد ندارد. در سیستم روان‌شناسی همه مبراً و پاک می‌شوند زیرا عوامل تحمیلی است و دست خود افراد نیست. مثلاً وقتی اضطراب می‌گیرد چون در کودکی در شرایط بدی رشد یافته است و تفصیر خودش نیست. آدم وقتی به این سمت وارد می‌شود نوعاً انسان‌ها مبراً اند، اشکالی ندارد. ولی در این قسمت می‌بینید که‌ای دل غافل! خیلی سخت‌گیری وجود دارد، می‌گوید ویل لکل همزه، و هیچ راه دررویی نیست.

پس دو تا اتفاق می‌افتد، اول اینکه شما مفهومی که این جا فهمیدید با مفهوم قرآنی تمایز دارد. ثانیاً مفهومی که در عرف قابل دفاع است، ولی در قرآن قابل دفاع و تبرئه نیست.

در این ماجرا ما مساله‌ی همز و لمز را در عرف بررسی کردیم و دیدیم که با قرآن زاویه دارد. یا باید بپذیریم که الذی جمع مالا و عدده قید احترازی است و تفصیلی نیست، یا اینکه باید ببینیم که هر همز و لمزی درونش جمع و عدده و اخلده دارد.

آن چه که از همز و لمز در سوره می‌فهمید، حدود و ثغور همز و لمز را مشخص می‌کند (عوامل و نشانه‌ها و لوازم) و آن چه که از همز و لمز در اجتماع می‌فهمیم مصادیق همز و لمز را مشخص می‌کند، باید ببینیم بین این‌ها ارتباط وجود دارد یا نه.

اولین گره‌ای که می‌شود مطرح کرد این است که آن چه که از زندگی روزمره می‌بینید را مصداقی برای مفهوم در نظر بگیرید.

علت این حرف‌هایی که زدیم برای این بود که حق مطلب دعای مکارم ادا شود و ربط‌ها را افراد متوجه شوند. وقتی که بیشتر دقت می‌کنیم بین این موضوع و مساله یک سری محذوفات را می‌بینیم که در دعای مکارم الاخلاق به عنوان یک سند علمی این محذوفات را کاملاً عملی بررسی کرده است.

از سوره دو مفهوم در می‌آید: همز و لمز عمومی، همز و لمز اختصاصی. که فرقی ندارد.

در سوره یک لوزی وجود دارد؛ سرش مال، انتهایش خلود، یک طرفش جمع و طرف دیگرش عدد است.

حلقه‌ی بنیادین همز و لمز در سوره یک لوزی است. ابتدا و انتها دارد. جمع و اعداد به هم مربوطاند و مال و خلود هم همچنین. یک مال داریم، یک جمع و یک اعداد؛ و بعد یک خلود داریم و یک جمع و اعداد، یعنی جمع و اعداد مثل لولا عمل می‌کند. تعزیه گردان این وسط هم «حسب» است.

اصراری نیست، هر کسی خواست لوزی و هر کسی خواست مثلث کار کند. وجود حلقه‌ی بنیادین در این وسط مهم است.

در موضوع هم می‌توانیم سوال داشته باشیم ولی سوال در موضوع با سوال در مساله متفاوت است. مثلاً سوال در موضوع چنین است، همز و لمز گفتاری است در حالی که حلقه‌ی بنیادین آن ذهنی است. چرا؟! چرا صحبتی از کلام و متکلم و مخاطب ندارد؟ چرا حلقه‌ی بنیادین جنسش متفاوت است؟

مخاطب را نمی‌گوید چون می‌خواهد بنیاد را بگوید. وقتی این بنیاد با صحنه‌های زندگی جمع می‌شود مثلاً درگیری، تبدیل به همز و لمز می‌شود. حلقه‌ی بنیادین به محض اینکه مخاطب پیدا می‌کند همز و لمز بروز می‌یابد. ویل لکل همزه لمزه یعنی وای بر اینکه کسی دیگری را تعیب می‌کند (خطاب و متکلم و مخاطب دارد) ولی در ادامه پس زمینه‌اش را مطرح می‌کند.

پس انواع همز و لمز برمی‌گردد به انواع بسترهای زندگی، همه‌ی صفات چنین است. یعنی همه‌ی صفات یک حلقه‌ی بنیادین و یک صحنه‌ی زندگی دارند که منجر به انواع مختلف آنها می‌شود.

می‌خواهد بگوید همین مقدار که کسی این حلقه‌ی بنیادین را داشت، ناچار در صحنه‌های زندگی فرقی نمی‌کند، کافی است که این موتور را داشته باشد اینکه همز و لمز چگونه ظهور یابد مهم نیست. ممکن است کسی تحملش کم باشد ولی این حلقه‌ی بنیادین را نداشته باشد، در چنین صورتی کم تحمل می‌شود ولی همز و لمز نمی‌کند.

وقتی جلو بروید می‌بینید که درون مایه‌ی همه‌ی صفات بد همز و لمزی نهفته است.

اگر بگویند که جمعی با یک تحقیق قرآنی و با عنایت یک دعا که اسمش مکارم الاخلاق بود، جلوی همز و لمز را بست. این علم است. علم نور است. دیگر دلیلی ندارد که انسان همز و لمز داشته باشد. روان‌شناسی هم علم است ولی وقتی فردی را مبراً می‌کند عین ظلمت است. هیچ علمی حق تبرئه کردن انسان را ندارد. و اگر علمی چنین کند

عین ظلمت است یعنی انسان‌ها را در بدی‌هایشان تثبیت می‌کند. اگر انسان، انسان است خدا در قرآن برای انسان هیچ خطایی را در هیچ سطحی نپسندیده است (سوره‌ی مبارکه‌ی سبأ).

دعای مکارم الاخلاق

می‌تواند ۳ قسمت باشد. صفات شایسته و صفات ناشایسته و جلوه‌ی ربوبی که در این دو دسته صفت موثر است. تجلی جلوه‌ی ربوبی که بروز صفات شایسته را منجر شده است (حُسن است) و آسیب‌های تجلی ربوبی. کرامت ارزش است و حُسن به معنای بروز است. کرامت یعنی ارزشمند. هر کدام یک از فرازهای دعا را می‌توانیم موضوع بندی کنیم.

وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَ مَرْضَى الْأَفْعَالِ:

(۱) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ بَلِّغْ بِيَأْمَانِي أَكْمَلَ الْإِيْمَانِ، وَ اجْعَلْ يَقِينِي أَفْضَلَ الْيَقِينِ، وَ أَنْتَهُ بِنَيْتِي إِلَى أَحْسَنِ النَّيَاتِ، وَ بَعْمَلِي إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ.

یک ساختار وجودی است، یقین وقتی که ایمان به کاربرد کامل خودش می‌رسد و به سمت رضایت کشیده می‌شود. نیت هم قبل عمل است. و این یک ساختار وجودی اولیه برای انسان است. گویی هر انسانی می‌تواند دعا کند که ایمانی اکمل ایمان و داشته باشد، یعنی موتور اصلی این ۴ مولفه‌ی ایمان و یقین و نیت و عمل است.

(۲) اللَّهُمَّ وَفِّرْ بِلُطْفِكَ نَيْتِي، وَ صَحِّحْ بِمَا عِنْدَكَ يَقِينِي، وَ اسْتَصْلِحْ بِقُدْرَتِكَ مَا فَسَدَ مِنِّي.

اختلال انسان روی نیت و یقین می‌آید و فهرستی برای آسیب شناسی مطرح می‌کند. نیت کند شده یعنی به نیتی که سمت عمل نرود. مثل بچه‌ای که نمی‌تواند نیت کند و اگر هم نیت کند و فور نیت ندارد، یعنی درکی از رضایت و قرب خدا و ندارد. برای هر عملی باید وفوری از نیت داشته باشیم. یعنی انفاقی کند ولی سر آن سفره تمام انبیاء را مهمان می‌کند. دو ریال داده ولی می‌گوید نمی‌شود که سلیمان و داوود نباشد، نمی‌شود که حضرت زهرا نباشد و

.... و فور نیت سازی مهم است . می تواند کسی را خوشحال کند، علم دهد و آخرتش را بهتر سازد و ... و اینها یعنی و فور نیت. نیت نماد فعل ارادی در انسان است. اعمال غیر ارادی نیت ندارند.

کارایی ساختار وجودی انسان از و فور نیتش تامین می شود. ببینید انسان یک ساختاری از حس تا عمل دارد، شاخص اینکه این سیکل درست و خوب می چرخد و به سمت کمال می چرخد از و فور نیت است. گاهی یک کار را با چندین نیت کردی و گاهی چند کار را با یک نیت می توان کرد. هر دو نشانه‌ی و فور نیت است.

می توانیم پرسشنامه دهیم که «وقتی عملی انجام می دهی چه نیت‌هایی داری؟» و این نشانه‌ی قوت و قدرت ساختار وجودی اوست.

ما می گوئیم انسان یا یقین است، یا ایمان، یا عمل یا نیت و ساختار ما چنین می شود یعنی یک کاری بروز ایمان، یک کاری بروز یقین و ... است.

صَحَّحَ بِمَا عِنْدَكَ يَقِينِي: یقین اصلاح می خواهد. یا یقین نداشته از اول یا یقین داشته و به خطر افتاده که می گوید باید تصحیح شود.

اسْتَصْلِحْ بِقُدْرَتِكَ مَا فَسَدَ مِنِّي: روی نتیجه یا نفس می آید. یک چیزی من باید می شدم که نشدم. یک ارزش افزوده‌ای باید پیدا می کردم که پیدا نکردم.

پس قسمت اول ساختار وجودی، قسمت دوم آسیب شناسی ساختار وجودی بود.

قسمت سوم:

(۳) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاكْفِنِي مَا يَشْغَلُنِي الْإِهْتِمَامُ بِهِ، وَاسْتَعْمَلْنِي بِمَا تَسْأَلُنِي عَدَا عَنَّهُ، وَاسْتَفْرِغْ أَيَّامِي فِيَمَا خَلَقْتَنِي لَهُ، وَاعْنِينِي وَارْزُقْنِي فِي رِزْقِكَ، وَلَا تَفْتِنِّي بِالنَّظَرِ، وَاعِزَّنِي وَلَا تَبْتَلِينِي بِالْكِبَرِ، وَعَبِّدْنِي لَكَ وَلَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ، وَاجْرِ لِلنَّاسِ عَلَى يَدِي الْخَيْرَ وَلَا تَمَحِّقْهُ بِالْمَنِّ، وَهَبْ لِي مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ، وَاعْصِمْنِي مِنَ الْفَخْرِ.

این قسمت جهت را بیان می کند.

وَ اكْفِنِي مَا يَشْغَلُنِي الْإِهْتِمَامُ بِهِ:

یعنی یک سری کارهایی را من به آنها اهتمام دارم که خودت کفایت کن. مثلا مادر بایستی مادری کند، خودت کفایت کن. یک سری اشتغالات است که گریزی از آنها وجود ندارد.

وَاسْتَعْمِلْنِي بِمَا تَسْأَلِنِي عَدَا عَنَّة:

یک سری وظایفی که از ما سوال می‌کنی و ما از آن‌ها ممکن است اطلاع نداشته باشیم، پس در این مورد کفایت نداریم، بلکه باید مرا به عمل واداری. این جالب است. ما از خدا درخواست اجر می‌کنیم ولی حضرت درخواست عمل می‌کنند. این اعمال جزء سیر کمالی انسان است.

وَاسْتَفْرِغْ أَيَّامِي فِيمَا خَلَقْتَنِي لَهُ:

مرا برای آن چه که مامور کردی فارغ گردان. یعنی خودت یک کاری کن که اشتغالات این طرف و آن طرف مرا از امر و ماموریت اصلی‌ام باز ندارد. انسان به خاطر فارغ نبودنش به اصلش نمی‌پردازد. این‌ها «دارایی»های انسان هستند که برای انسان خلود می‌آورند. و این خلود همان وجه ربّ است. خلودش واقعی است، مال و امکاناتش واقعی است. می‌گوید هر انسانی برایش جایگاهی مشخص شده است که باید به آن برسد.

"در این عبارات سوق دادن داریم که این سوق دادن نشانی از جهت است."

در قسمت اول و دوم مقدمه‌ای گفت و در این قسمت امکاناتی را مطرح می‌کند که مرا به آن رشد برساند. مثل این است که پدری به پسرش بگوید که من خرج تحصیل را می‌دهم و تو فقط درس بخوان و خیالت راحت باشد و این گونه او را از فکری رها و به فکر دیگری سوق می‌دهد. مثل این روایت است که: کسانی که دغدغه‌ی علم دارند خدا روزی‌شان را فراهم می‌آورد.

یکی از بندهای قانون اساسی این است که مردم باید به اندازه‌ای در رفاه باشند که اصل درگیری ذهنشان بحث‌های فرهنگی و علمی باشد و نه اینکه اصل زندگی‌شان معیشت باشد. قانون می‌گوید که ملت باید تا ۲ و ۳ کار کنند و بقیه‌اش کار فرهنگی....

وَاعْنِينِي وَأَوْسِعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِكَ:

بی‌نیازم کن. انسان وقتی می‌خواهد کاری کند بایستی امکانات آن کار را داشته باشد. و این یعنی بی‌نیازی. رزق با غنی فرق می‌کند. غنی امکانات داری است، رزق استفاده از امکانات است. ماشین داشتن بی‌نیازی است ولی سوارش شدن استفاده از آن است و اوسع یعنی اینکه این امکان برایم هموار باشد. علت اینکه ما بی‌نیاز نمی‌شویم این است که از امکاناتمان بهره‌مند نشدیم. نیاز اینجا هم مادی و هم معنوی است یعنی چشم و گوش به من بده. رزق ماده اولیه‌ی راه انداختن و به حرکت در آوردن و دریافت کردن است. مثل غذاست.

وَلَا تَفْتِنِّي بِالنَّظَرِ:

تفتنی یعنی به چالش افتادن در زندگی. بالنظر الزاما نگاه نیست. یعنی چشمم به جایی افتد که دلم هوس آن را بکند. یعنی می گوید که به هم ریختگی های انسان به خاطر نظر است. و وقتی دچار فتنه می شود نمی تواند حقیقت را ببیند. نوعا نظر است که منجر به هم ریختگی انسان می شود. می توان نظر را به معنای چشم زخم هم گرفت، ولی مقصود ما بیشتر مورد اول است. عوامل شنیداری در انسان وسواس و تاخیر ایجاد می کند، ولی فتنه نوعا با نظر است.

وَ أَعِزَّنِي وَ لَا تَبْتَلِينِي بِالْكِبْرِ، وَ عَبْدَنِي لَكَ وَ لَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ: با کبر مرا آزمون نکن. مرا عبد کن. و به واسطه ی عجب عبادتم را فاسد نکن.

وَ أَجْرٍ لِلنَّاسِ عَلَى يَدِي الْخَيْرِ وَ لَا تَمَحِّقْهُ بِالْمَنِّ، وَ هَبْ لِي مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ، وَ اعْصِمْنِي مِنَ الْفَخْرِ.

(۴) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ لَا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا حَطَّطْتَنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا، وَ لَا تُحْدِثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَحَدَّثْتَ لِي ذَلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقَدَرِهَا.

وقتی که من رفعت یافتم، در دلم احساس به تو را کم داشته باشم، یعنی نیازم به تو زیاد شود. به اندازه ی رفعت در بین مردم احساس نیاز به تو داشته باشم. یعنی هر چه که محبوب شدی احساس نیازت به خدا بیشتر شود.

و هیچ شکوه بیرونی را نینم بلکه نگاهم به ضعف درونی خودم بیفتد. ذلّه باطنه یعنی ضعف درونی. یعنی من لازم می دانم که این مطرح شود.

این قسمت ۴ بیشتر برمی گردد به مدل سازی صفات. و از آسیب ها جلوگیری می کند.

(۶) اللَّهُمَّ لَا تَدْعُ خَصْلَةً تُعَابُ مِنِّي إِلَّا أَصْلَحْتُهَا، وَ لَا عَائِبَةٌ أُوتِبُ بِهَا إِلَّا حَسَّنْتُهَا، وَ لَا أُكْرِمُهُ فِي نَاقِصَةٍ إِلَّا أَتَمَمْتُهَا

در اینجا فرد مورد همز و لمز واقع شده است.

اللَّهُمَّ لَا تَدْعُ خَصْلَةً تُعَابُ مِنِّي إِلَّا أَصْلَحْتُهَا: اگر عیبی از او بگیرند خدا قرار است که برطرف کند. مثلا می گویند که شما تکبر دارید، یا کند هستید یا بد حرف می زنید؛ و چون که ما و شما مکارم الاخلاق خواندیم قاعده این شده است که خدا برطرف و اصلاح می کند.

وَلَا غَائِبَةٌ أَوْتُبُّ بِهَا إِلَّا حَسَنَتَهَا: عیب تثبیت شده‌ای که ظهور هم دارد و آبروی انسان را می‌برد و می‌گوید که خدا به آن جلوه و حسن دهد. عیب من است ولی از این بعد می‌تواند جلوه‌ی خوب بگیرد.

وَلَا أُكْرِمُهُ فِي نَاقِصَةٍ إِلَّا أَتَمَمْتُهَا: برخی از ایرادهایی که به من می‌گیرند خوب است ولی ناقص است، مثل گاو چند من شیرده هستم که به سرانجام نمی‌رسانم. مثلاً همیشه لحظه‌ی آخر فیوزم می‌پرد.

عیب‌های آدم در این ۳ دسته است:

(۱) به خوبی تو ایراد می‌گیرند. عیب نیست ولی عیب دیده می‌شود. من احساس خشنودی از عملم و از اصلاح شدنم داشته باشم.

(۲) عیب و بدی است و به فرد لطمه می‌زند. مثلاً من نمی‌دانم این لهجه را چه کار کنم؟ نشان می‌دهد که هر عیبی در انسان قابلیت این را دارد که معکوس عمل کند یعنی کسی که سلام و احوال‌پرسی بد دارد می‌تواند برعکس شود و خیلی خوب برخورد کند.

(۳) ما خیلی صفت‌های خوب داریم (روابط عمومی خوب است و) ولی این صفات خوب در ما ناقص است.

صفت می‌آید برمی‌گردد روی بروزاتی که ثابت شده است، که در این صورت باید روی نیت و عملی که تبدیل به صفت شده است کار شود. صفت غیر از نیت و عمل مکرر تثبیت شده نیست و ما همه‌ی کارها را روی صفت و نیت می‌بریم و نگاه می‌کنیم.

ما یا خدا داریم یا نداریم،

یا خدای ما دانا هست یا نیست،

یا خدا توانا هست یا نیست،

یا ما بنده‌ی خدا هستیم یا نه؟

اگر جواب همه‌ی سوالات مثبت باشد یعنی اینکه ما بسیاری از کارهایمان را می‌توانیم از او بخواهیم «ایاک نعبد و ایاک نستعین» یعنی اگر کسی واقعا خالصانه این دعا را گفت (واقعی) یعنی هیچ همز و لمزی در خارج نمی‌تواند او را بشکند. تعبیرش را امیرالمومنین (ع) در نهج البلاغه می‌گوید: انسان مومنی که در بلاها ایستادگی می‌کند و نمی‌شکند مثل شمشیری است که با پتکی بر سرش می‌زنند. و این تعبیر بسیار جالبی است یعنی تمام بلاها برای این بود که قوی شود.

آن‌هایی که مشاوره و روان‌شناس‌اند می‌دانند که هر قدر خودشان بلا دیده‌تر باشند بیشتر می‌توانند به مراجعان کمک کنند، کسی که شوهر بد ندیده باشد نمی‌تواند به فرد مراجع توصیه کند.

یک سری سیستم‌های مجازی وجود دارد، ساعت ۱۲ تا ۳ نیمه شب. داستان ابراهیم می‌خوانید، سوره‌ی فجر و بلد می‌خوانید، سوره‌ی انشراح و ضحی می‌خوانید. کار قرآن این است که نمی‌خواهد شما تجربه کنید. شما با قرآن رشد کنید. به همین دلیل است که آیات جهنم در قرآن بیشتر از بهشت است، چون بنا نیست کسی به جهنم برود پس یک صحنه‌ی مجازی درست می‌کند که حقایق را درک کنی بدون اینکه قیام پیامبر(ص) را دیده باشی و سیستم و منسک داریم. همه برای اینکه پرورش یابیم.

همه‌ی همز و لمزهایی که از شما شده است از اول عمر تا آخر یک جا بگذارید، نه همه‌ی همز و لمزهایی که در دنیا می‌شود را کنار بگذارید، خواهید دید که هیچ کدام به اندازه‌ی همز و لمزهایی که از حضرت مریم(ع) شده است، نمی‌شود.

انواع و مصادر همز و لمز را در ادامه خواهیم گفت.

ساعت دوم

یکی از دوستان پرسشنامه‌ای برای مدرک دکترا تهیه کردند در مورد وضعیت ازدواج خانم‌ها در شهر تهران. خانم‌های ۲۰ تا ۳۴ ساله چه ازدواج کرده‌اند چه نکرده‌اند می‌توانند فرم‌ها را پر کنند. پرسشنامه قبلی در مورد افسردگی بود که حدوداً ۱۰۰۰ نفر پر کردند. اگر کسی برای فوق لیسانس یا دکترا پرسش نامه‌ای دارد ما می‌توانیم کمک کنیم. چون کار سختی است و تعامل ما می‌تواند بعداً زمینه‌هایی را باز کند.

صلواتی ختم بفرمایید.

حلقه‌ی بنیادی سوره را گفتیم و وارد دعا شدیم. ما می‌خواهیم حلقه بنیادی براساس دعا و قرآن درست کنیم که کاملاً کاربردی باشد. همه‌ی دعا را نمی‌خوانیم. فقط ۲ یا ۳ قطعه از دعا را می‌خوانیم و بحث را تمام می‌کنیم.

به هر حال عیب وجود دارد. عیب گرفتن خوب است یا بد است؟

(۷) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَابْدِلْنِي مِنْ بَعْضِ أَهْلِ الشَّانِ الْمُحِبَّةِ، وَمِنْ حَسَدِ أَهْلِ الْبُغْيِ الْمَوَدَّةَ، وَمِنْ ظَنِّهِ أَهْلَ الصَّلَاحِ الثَّقَةَ، وَمِنْ عَدَاوَةِ الْأَدْتَيْنِ الْوَلَايَةَ، وَمِنْ عُقُوقِ ذَوِي الْأَرْحَامِ الْمَبْرَةَ، وَمِنْ خِدْلَانِ الْأَقْرَبِينَ النَّصْرَةَ، وَمِنْ حُبِّ الْمُدَارِينَ تَصْحِيحَ الْمَقَّةِ، وَمِنْ رَدِّ الْمُتْلَابِينَ كَرَمَ الْعِشْرَةِ، وَمِنْ مَرَارَةِ الظَّالِمِينَ حَلَاوَةَ الْأَمْنَةِ الْأَمْنَةَ.

در سوره نور بحث افک مطرح می‌شود. افک یعنی نسبت ناروا زدن به کسی. سوره نور به کسی که مورد افک واقع شده می‌گوید که این نسبت ناروا زدن به تو برای تو شر نیست بلکه خیر هم هست. موقعیت منفی را به مثبت تبدیل می‌کند و به فرد تاکتیک می‌دهد. یکسری افرادی هستند که از ما خوششان نمی‌آید، دعا می‌گویند خدایا کاری کن که این کراهت این‌ها از ما تبدیل به دوست داشتن بشود.

حسد اهل بغی یعنی کسانی که هم ظلم می‌کنند و هم حسودند. یکی از خواستگاه‌های همز و لمز مکان‌های حسد و دشمنی است.

امام سجاد(ع) تک تک صحنه‌هایی که ممکن است همز و لمز بوجود بیاید را رصد کرده و نشان می‌دهند. این کار عظیمی است. مسئله‌ای برخورد کردن، با موضوعی برخورد کردن بسیار متفاوت است. نمی‌خواهم بگویم که اعجاز کار امام از قرآن بیشتر است و نمی‌خواهم بگویم که از قرآن کمتر است.

انسان باید کرامت نفس داشته باشد و بگوید که من اهل بغی و حسد نیستم. شننان یعنی یک عده‌ای هستند که با جهت یا بی جهت از انسان خوششان نمی‌آید. تالیف هم بوجود نمی‌آید. یک عده‌ای هستند که به زندگی‌ها لطمه می‌زنند. ممکن است که شما بگویید مگر میشود کسی که کار زشت می‌کند را دوست داشت. کار او زشت است ولی دلیل نمی‌شود که من از خود او بدم بیایم. خدا ما را اهل محبت قرار دهد.

بحث دشمنان اسلام متفاوت است. ولی در جامعه‌ی دینی باید همه را دوست داشت. مومن باید از مومن خوشش بیاید. من وقتی کسی را دوست داشته باشم غیبتش را نمی‌کنم. گاهی محبت ما نسبت به افراد کم می‌شود که همز و لمزشان می‌کنیم.

مساله محوری یعنی این که من بگردم و تک تک همز و لمزها را پیدا کنم. در جامعه ما کسانی هستند که به شننانشان نسبت به دیگران افتخار دارند. به این‌ها می‌گویند اهل شننان.

واژه‌های دعا متفاوت است. اگر بخواهیم دعا را وارد بحث کنیم باید مراقب باشیم.

مثلاً خانم‌ها نسبت به مادر شوهر نوعی شننان دارند. این یعنی اهل شننان بودن. از خدا بخواهید که محبت به دیگران را در دل ما قرار دهد و محبت ما را در دل دیگران قرار دهد. اگر کسی دچار غلظه باشد و هیچ‌گونه این غلظه از بین نرود باید چه کند؟

از این دعا می‌توان متن پژوهشی استخراج کرد. نظام سازی در دعا یعنی این که کسی دعا را بخواند و به این برسد که هیچ مشکلی در ساحت زندگی انسان نیست مگر این که راه حل دارد. دعا می‌شود متن نظام سازی. از دعا مدل اصلاح اخلاق اجتماعی دریاورید.

دعا عملیات دارد و فقط لفظ نیست.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَبْدِلْنِي مِنْ بَغْضَةِ أَهْلِ الشَّنَانِ الْمَحَبَّةَ، وَ مِنْ حَسَدِ أَهْلِ الْبَغْيِ الْمَوَدَّةَ، وَ مِنْ ظَنِّهِ أَهْلِ الصَّلَاحِ الثَّقَةَ، وَ مِنْ عِدَاوَةِ الْأَدْبِيِّينَ الْوَلَايَةَ، وَ مِنْ عُقُوقِ ذَوِي الْأَرْحَامِ الْمَبْرَّةَ، وَ مِنْ خِذْلَانِ الْأَقْرَبِينَ النَّصْرَةَ، وَ مِنْ حُبِّ الْمُدَارِينَ تَصْحِيحَ الْمَقَّةِ، وَ مِنْ رَدِّ الْمَلْبَسِينَ كَرَمَ الْعِشْرَةِ، وَ مِنْ مَرَارَةِ خَوْفِ الظَّالِمِينَ حَلَاوَةَ الْأَمْنَةِ.

خواستگاه‌های همز و لمز:

- بغضه اهل شئنان،
- حسد اهل بغی،
- ظن اهل صلاح یعنی عدم اعتماد علما. مثلاً ما تدبر را به علما عرضه می‌کنیم. می‌گویند که شما انسان‌های خوبی هستید ولی نمی‌توانیم کارتان را تایید کنیم. اگر شما اهل صلاح شدید نسبت به دیگران شاید همز و لمز داشته باشید. ظن اهل صلاح نسبت به آدم‌ها اگر در موضعش نباشد حتماً به همز و لمز کشیده می‌شود.

در فتنه سال ۸۸ وقتی بعضی علما سکوت کردند این سکوت همز و لمز بود. چهره ولایت را خراب کردند. چشم مردم به اظهار نظر اهل صلاح بود ولی سکوت کردند. مثل وقتی که دور امام حسین (ع) را خالی کردند. مثلاً ما جمعی درست کردیم و تصمیم گرفتیم که کتابی را بخوانیم. وقتی یک مرتبه دورت خالی می‌شود خرد می‌شوی. ترک هم عهدی هم خرد می‌کند انسان را.

بحث ارحام خاستگاه همز و لمز است. رفتارهایی که بین فامیل رخ می‌دهد و شکاف بوجود می‌آورد. مثل مسئله ارث که موجب همز و لمز است. کسی که موجب قطع رابطه فامیل می‌شود همز و لمز کرده است.

محبت یک جریان دلی و خود بخودی است. مودت نظام و نگاه عاقلانه و تدبیر دارد. محبت و مودت و ولایه و نصرت و ... همز و لمز را می‌زدایند و از بین می‌برند. اگر کسی بخواهد همز و لمز را از زندگی بزدايد باید قانونش را پیروی کند. دعا می‌گوید قانون درمانش محبت و مودت است. اگر اهل محبت و مودت شوی از همز و لمز دور می‌شوی.

ساختار انسان بر مبنای تفکر است و تا تفکر اصلاح نشود هیچ چیز درست نمی‌شود. ادبیات دعا برای ما اشتباه معرفی شده است. دعا یک جنبه‌ی قولی دارد و یک جنبه‌ی عملی. دعا‌های صحیفه همگی تعلیمی است و تا به عمل نرسد اتفاقی نمی‌افتد. معارف دین در قالب دعا آمده است که باید به عمل برسند. البته امام سجاده (ع) غیر صحیفه هم دعا دارند.

مادرها به پدرها می‌گویند که ما را جلوی فرزندان خرد کردید. این خذلان الاقربین است. البته این همز و لمزش دوطرفه است.

تصحیح مقه یعنی ثقه بودن.

ملا بسین: یعنی کسانی که با انسان معاشرت می کنند. این رد ملا بسنه یعنی طرد کردن. یعنی کسی در جمعی باشد ولی تک و تنها باشد.

لمز در عمل و همز در قول است.

همز و لمزهای حوزه سیاست، مراره خوف ظالمین است. کسانی که سمت‌هایی دارند ولی وظیفه شان را انجام نمی دهند. مثل وام ازدواج که با در دسرهای فراوان می دهند و این همز و لمز مردم است و خردشان می کند.

در حلقه‌ی بنیادی همز و لمز ۴ مورد وجود دارد: مال، خلود، جمع و اعداد. صحنه‌های زندگی را نمی توان حذف کرد. اما حلقه‌های بنیادی را می توان تغییر داد.

به جای مال در این حلقه علم می گذاریم که ایمان و عمل را در برداشته باشد. به جای خلود باید منفعت باقی و اجر الهی را بگذاریم. به جای اعداد، نعمت‌ها و امکانات و دارایی‌ها را بگذاریم. به جای جمع، گسترش و توسعه توانمندی‌ها را بگذاریم. وقتی حلقه‌ی بنیادی تغییر یافت صحنه‌های زندگی برای انسان تبدیل به بهشت می شود.

به جای همز و لمز دعا جایگزین می شود. دریافت نعمت و رحمت، بعلاوه تدبیر امور برای حذف آسیب‌ها، جای همز و لمز را می گیرد. این همان فراز اول دعا است. آن چیزی که حلقه‌ی بنیادی می شود همان فراز اول است.

کسی که در صحنه‌های زندگی مواجهه بیشتری داشته باشد میزان دعا و تدبیرش بیشتر است. بوسیله دعا ضد سوره همزه در آمد.

در داستان حضرت سلیمان(ع) و بلقیس، ادبیات همز و لمز به ادبیات اسلام و تسلیم تبدیل شد. در سوره نمل علم را معرفی می کند که مخالف همز و لمز است.

اگر من بغضه را به محبت تبدیل نکنم بغضه باقی می ماند و دیگر نمی توان کاری کرد.

اگر بچه‌ای از هفت سال‌ها عبور نکند عدم رشد اتفاق افتاده است. مثلا دیگر نمی تواند محبت کند. تفکر در بچه ۷ و ۱۴ متفاوت است. اگر همپای این سن رشدی اتفاق نیفتد خطرناک است. اگر کسی جهنم برود هم به همان جهنم هدایت شده است. طبیعتش هدایت شده است ولی فطرتش هدایت نشده است. هرچه بیشتر در طبیعتش فرو رود جهنمش عمیق تر می شود.

مشکل انسان بخاطر این است که جا می ماند. تفکر را در جای غلط استفاده می کند. اگر کسی از فطرتش جا بماند خیلی بد است. در کتاب فرآیندشناسی رشد آوردیم که جهنم همین فاصله است. فاصله بین طبیعت و فطرت.

(۸) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْ لِي يَدًا عَلَى مَنْ ظَلَمَنِي، وَلسَانًا عَلَى مَنْ خَاصَمَنِي، وَظَفْرًا بِمَنْ عَادَنِي، وَهَبْ لِي مَكْرًا عَلَى مَنْ كَايَدَنِي، وَقُدْرَةً عَلَى مَنْ اضْطَهَدَنِي، وَتَكْذِيبًا لِمَنْ قَصَبَنِي، وَسَلَامَةً مِمَّنْ تَوَعَّدَنِي، وَوَقْفَنِي لِطَاعَةِ مَنْ سَدَّدَنِي، وَمُتَابَعَةَ مَنْ أَرْشَدَنِي.

نمی توان برای دعا استدلال آورد چون متشابه است. می توان مطالب دعا را از قرآن استخراج کرد فقط باید زمان زیادی گذاشت. این قسمت دعا روی حق و باطل است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ سَدِّدْنِي لِأَنَّ أَعَارِضَ مَنْ غَشَّيَنِي بِالنُّصْحِ، وَأَجْزِي مَنْ هَجَرَنِي (طرد کردن) بِالْبُرِّ، وَ أَثِيبَ مَنْ حَرَمَنِي بِالْبُذْلِ، وَ أَكْفِي مَنْ قَطَعَنِي بِالصَّلَةِ، وَ أَخَالِفَ مَنْ اعْتَابَنِي إِلَى حُسْنِ الذِّكْرِ (از کسی که غیبت را کرده به نیکی یاد کنم)، وَ أَنْ أَشْكُرَ الْحَسَنَةَ، وَ أَغْضِي عَنِ السَّيِّئَةِ. (شکر حسنه)

این ها همه مصادیق همز و لمز است. در حوزه خیر و شر است. هندوانه به اندازه شوری زمین شیرین می شود. خدا مصداق هم گذاشته است.

کل دعا همین طور است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ حَلِّئِي بِحَلِيَّةِ الصَّالِحِينَ، وَ أَلْبَسِي زِينَةَ الْمُتَّقِينَ، فِي بَسْطِ الْعَدْلِ، وَ كَظْمِ الْغَيْظِ، وَ إِطْفَاءِ النَّارِ، وَ زِمِّ أَهْلِ الْفُرْقَةِ، وَ إِصْلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ، وَ إِفْشَاءِ الْعَارِفَةِ، وَ سِتْرِ الْعَائِبَةِ، وَ لِينِ الْعَرِيكَةِ، وَ خَفْضِ الْجَنَاحِ، وَ حُسْنِ السَّيْرِ، وَ سُكُونِ الرِّيحِ، وَ طِيبِ الْمُخَالَفَةِ، وَ السَّبْقِ إِلَى الْفَضِيلَةِ، وَ إِثَارِ التَّفَضُّلِ، وَ تَرْكِ التَّعْيِيرِ، وَ الْإِفْضَالِ عَلَى غَيْرِ الْمُسْتَحِقِّ، وَ الْقَوْلِ بِالْحَقِّ وَ إِنْ عَزَّ، وَ اسْتِفْلَالِ الْخَيْرِ (کم شمردن خیر هر چند زیاد باشد) وَ إِنْ كَثُرَ مِنْ قَوْلِي وَ فِعْلِي، وَ اسْتِكْثَارِ الشَّرِّ (کارهای بدم به چشمم بیاید.) وَ إِنْ قَلَّ مِنْ قَوْلِي وَ فِعْلِي، وَ أَكْمِلْ ذَلِكَ لِي بِدَوَامِ الطَّاعَةِ، وَ لُزُومِ الْجَمَاعَةِ، وَ رَفْضِ أَهْلِ الْبِدْعِ، وَ مُسْتَعْمَلِ الرَّأْيِ الْمُخْتَرَعِ. (با بدعت مقابله کردن).

ایثار تفضل: جایگاه فضل را در دیگران شکوفا کردن. هر کسی فضلی دارد آشکار کند. زمینه سازی نمود فضل دیگران. ایجاد جشنواره فضل ها.

تعییر: عیب را به سرزنش تبدیل کردن.

جمع بندی:

وَمَا أَجْرِي عَلَى لِسَانِي مِنْ لَفْظَةٍ فُحْشٍ أَوْ هُجْرٍ أَوْ شْتَمٍ عَرَضٍ أَوْ شَهَادَةٍ بَاطِلٍ أَوْ اغْتِيَابٍ مُؤْمِنٍ غَائِبٍ أَوْ سَبِّ حَاضِرٍ (مقابل کرامت است) وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ نُطْقًا بِالْحَمْدِ لَكَ، وَ إِعْرَاقًا فِي الثَّنَاءِ عَلَيْكَ (خدا را زیاد ثنا کردن)، وَ ذَهَابًا فِي تَمْجِيدِكَ، وَ شُكْرًا لِلنِّعْمَتِ بِكَ، وَ اعْتِرَافًا بِإِحْسَانِكَ، وَ إِحْصَاءَ لِمَنِّكَ.

نطق یعنی تعریف را از درون وجود خودم آوردم. اغراق یعنی به اشباع می‌رسانم و ذهاب یعنی بروی و بگردی و پیدا کنی. مثلاً بروی نهج البلاغه بخوانی که ثنا خدا پیدا کنی. اگر انسان در صحنه‌های مختلف مثل دعا عمل کند در واقع همز و لمز نمی‌کند.

دعا ۲۹ فراز دارد .

اگر کسی به خدا حسن ظن داشته باشد همه‌ی صحنه‌های زندگی را زیبا می‌بیند. ولی اگر سوءظن داشته باشد همه را دشمنی می‌بیند.

اولین همز و لمز کننده شیطان و همزات شیطان است. شیطان در اولین مرحله به انسان می‌گوید که تو از خدا جدایی. کرامت انسان را به هم می‌زند. انسان احساس بد بودن دارد.

تا کسی از درون خار نشود از بیرون قابل تصرف نمی‌شود. کرامت و هوان کاملاً روبروی هم هستند. کسی که دچار هوان شود بیتش بیت عنکبوت است و سست و خراب شدنی است. هر کس به اندازه‌ی القابذیری از محیط بیرون از درون خار است. جوگیری، مدگرایی و مصرف‌گرایی همه نشانه‌ی خاری درونی است.

اگر مستقیم وارد دعا شویم گم می‌شویم. ابتدا بحث را از قرآن کار کرده و موضوع را می‌بندیم و بعد وارد دعا می‌شویم. بیشتر سبک دعا استقرایی است. حکم کلی از دعا نمی‌دهیم. با گمانه زنی وارد شده و نظریه در می‌آوریم. اگر قرآن نظریه را محکم کرد اتکا می‌کنیم. اگر قرآن تایید نکرد که کنارش می‌گذاریم.

سوره همزه ساختار همه‌ی بدی‌ها در قرآن است. سوره همزه ساختار همه‌ی سیئات (بدی‌های دارای بروز) است. این ساختار جالبی است. خود این که بدی این قدر تنوع آتش دارد جالب است. این بدی توانسته آتشی با این حجم تولید کند.

در این دنیا می توان بهشت را دید. لثرون الجحیم که در سوره تکاثر آمده نشان می دهد که در دنیا می توان بهشت را دید ولی از راه سلب امکان پذیر است. مثل خدا که از راه سلب قابل شناخت است. می توانی بگویی خدا چه نیست. نمی توانی بگویی چه چیز هست.

بهشت هم چون بی نهایت است قابل دیدن نیست. تا مفهوم آتش را نفهمی مفهوم بهشت را نمی فهمی. بخاطر همین قرآن در سوره مریم (ع) می گوید ان منهم الا واردها. واردها به معنی مشرفها است.

این همین نکته است که کسی الله را می شناسد الا این که لا اله بگوید. اهل بیت بر این اساس به همه ی انواع بدی علم دارند. نه که بدی را انجام داده باشند. ساختار بدی ها را می شناسند.

سوره مبارکه همزه سوره جهنم شناسی قرآن است که به تفصیل ساختار دنیایی جهنم را تبیین می کند. اگر می خواهید یک دور جهنم شناسی کار کنید سوره همزه بخوانید. می شود که یک نفر رندی کند و برای تبیین سوره همزه همه ی آیات جهنم را بررسی کند.

آن طرف همه ی آیات جهنمی قرآن، دعای مکارم الاخلاق است. این دعا برای بهشتی شدن است. بهشتی که هیچ آسیبی نداشته باشد.

ان شاء الله از امروز هر کدام از ما راه می رویم بگویند که گویا بهشت روی زمین راه می رود چون توانسته است همز و لمز را در خود خاموش کند. اگر کسی همز و لمز را در خود خاموش کند بهشت است نه بهشتی.

خودش بهشت است و هر کس در رابطه با او امنیت دارد. این یعنی مومن و مسلمان. مسلمان یعنی کسی که دیگران در مواجهه با او در سلمند. سلام و سلم دارد.

هر انسان که وارد دنیا شود جهنم و بهشت دارد. اگر عمل صالح داشته باشد جهنمش را واگذار کرده و بهشت را می گیرد. بعضی بهشت را رها کرده و جهنم را می چسبند و بعضی جهنم را رها کرده و بهشت را می چسبند. و جهنم کسی که رها شده به جهنم دیگری می پیوندد و بهشت کسی که رها شده به بهشت دیگری.

هیچ جهنم یا بهشتی بی صاحب نمی ماند. تو غافل شوی بهشتت را می برند. این ارث بهشت است که در سوره مومنون آمده و حضرت علامه قبولش می کنند چون روایت هم دارد. بهشتی ها بهشتی تر و جهنمی ها جهنمی تر می شوند.

قوانین هدایت تکوینی است و مثل مدل‌های ریاضی قابل فهم و درک است و قانون دارد. اگر این قوانین را این‌جا نفهمیم و بگذاریم برای آن دنیا خیلی ضرر می‌کنیم.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات